

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حضرت امام خمینی (ره):

«من هر وقت بانوان محترم را می بینم که با **عزم و اراده قاطع** در راه هدف ما حاضر به همه طور زحمت بلکه شهادت هستند، مطمئن می شوم که این راه به **پیروزی** منتهی می شود.»



« اینجانب در طول این **جنگ**، صحنه هایی از مادران، خواهران و همسران عزیز از دست داده، دیده ام که گمان ندارم در غیر این انقلاب **نظیری** داشته باشد. این **عظمت اسلام** است که در چهره **زنان انقلابی** ما آشکار شده است و امروز بحمدالله آشکار است . »

شیر زنان انقلاب

«شیر زنان انقلاب و دفاع مقدس نشان دادند که الگوی سوم، «زن نه شرقی، نه غربی» است. زن مسلمان ایرانی ثابت کرد می‌توان سنگر خانواده را پاکیزه نگاهداشت و در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی نیز فتوحات بزرگ به ارمغان آورد. زنانی که اوج احساس زنانه را با روح جهاد و شهادت درآمیختند و مردانه‌ترین میدان‌ها را با شجاعت و اخلاص و فداکاری خود فتح کردند.»

۱۳۹۱/۱۲/۱۶

پیام به کنگره‌ی «هفت هزار زن شهید کشور» ۱۳۹۱/۱۲/۱۶

امروز در این جا برای تعظیم به **ارتش** هزاران نفره‌ی زنان شهیدی گرد آمده‌اید که در تغییر مسیر تاریخ اسلام و کشور، نقشی شایسته ایفاء کردند و سربلند به محضر خدای متعال رفتند؛ **لشکری از فرشتگان** که از جان مقدس خویش در راه اسلام مایه گذاردند، تماشاچی نبودند و قدم در میدان عمل نهادند و در نقش **معماران ایران جدید** ظاهر شدند. اینان زنان بزرگی بودند که تعریف جدیدی از «زن» به شرق و غرب ارائه کردند.

زن در تعریف غالباً **شرقی**، همچون **عنصری در حاشیه و بی‌نقش در تاریخ‌سازی**، و در تعریف غالباً **غربی**، به مثابه موجودی که جنسیت او بر انسانیتش می‌چربد و ابزاری جنسی برای مردان و **در خدمت سرمایه‌داری جدید** است، معرفی می‌شد. شیرزنان انقلاب و دفاع مقدس نشان دادند که الگوی سوم، «**زن نه شرقی، نه غربی**» است. زن مسلمان ایرانی تاریخ جدیدی را پیش چشم زنان جهان گشود و ثابت کرد که می‌توان زن بود، عفیف بود، محجبه و شریف بود و در عین حال، در متن و مرکز بود. می‌توان سنگر خانواده را پاکیزه نگاه‌داشت و در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی نیز سنگر‌سازی‌های جدید کرد و **فتوحات بزرگ** به ارمغان آورد. زنانی که اوج احساس و لطف و رحمت زنانه را با روح جهاد و شهادت و مقاومت در آمیختند و مردانه‌ترین میدان‌ها را با شجاعت و اخلاص و فداکاری خود فتح کردند.

پیام به کنگره‌ی «هفت هزار زن شهید کشور» ۱۳۹۱/۱۲/۱۶

در انقلاب اسلامی و در دفاع مقدس، زنانی ظهور کردند که می‌توانند تعریف زن و حضور او در ساحت رشد و تهذیب خویش، و در ساحت حفظ خانه‌ی سالم و خانواده‌ی متعادل، و در ساحت **ولایت اجتماعی** و جهاد امر به معروف و نهی از منکر، و **جهاد اجتماعی را جهانی کنند و بن‌بست‌های بزرگ را در هم بشکنند.**

اقتدار و جذبه‌ی تازه‌ای به برکت خون این **زنان مجاهد در عصر جدید** ظهور کرده است که زنان را ابتداء در جهان اسلام تحت تأثیر قرار داد و دیر یا زود در سرنوشت و جایگاه زنان جهان دست خواهد برد. تا آفتاب درخشان خدیجه‌ی کبری علیهاالسلام و فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام و زینب کبری علیهاالسلام می‌درخشد، طرح‌های کهنه و نو «ضد زن» به نتیجه نخواهد رسید و هزاران زن کربلایی ما نه تنها خطوط سیاه ستم‌های ظاهری را در هم شکسته‌اند، بلکه **ستم‌های مدرن به زن** را نیز رسوا و بی‌آبرو کرده و نشان داده‌اند که حق کرامت الهی زن، بالاترین حقوق زن است که در جهان به اصطلاح مدرن، هرگز شناخته نشده و امروز وقت شناخته‌شدن آن است. به خانواده‌ی این شهیدان والامقام تبریک می‌گوییم و امیدوارم که به برکت خون این زنان شریف و مجاهد، رسانه‌ها و هنرمندان و فرزندگان و سینماگرانی بتوانند **جهاد بزرگ زن ایرانی مسلمان** را به دنیا که سخت محتاج شناختن آن است، بنمایانند.

زن مجاهد مسلمان ایرانی، **معلم ثانی** برای زنان جهان خواهد بود؛ پس از معلم اول که زنان مجاهد صدر اسلام بودند.

پیام به کنگره ملی هفده هزار زن شهید، آزاده و جانباز ۱۳۹۹/۱۲/۱۹

شهیدان و جانبازان و آزادگان زن، نمایندگان یکی از برترین **قله‌های افتخارات انقلاب اسلامی** و جمهوری اسلامی‌اند. قدرت ایمان، راه مجاهدتهای بزرگ را به روی زنان ایرانی گشود و صحنه‌های شگفت‌انگیز و کم‌نظیری از حضور شجاعانه و فداکارانه و مبتکرانه‌ی آنان در میدانهای دشوار پدید آورد. از تظاهرات شورانگیز روزهای انقلاب تا دوران فراموش‌نشده‌ی دفاع مقدس، و از قهرمانی در صفوف نبرد تا دل بریدن از فرزند و همسر و فرستادن آنان به پیشباز خطر و تا خدمات پشت جبهه، و از حضور در جبهه‌ی علم و تحقیق و فناوری و درخشندگی در وادی ادبیات و هنر، تا هنرنمایی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و مدیریتی، و سرانجام فداکاری در میدان سلامت و خدمت به بیماران در آزمون پرخطر اخیر، همه و همه نشانه‌های **اعتلای معنوی زن ایرانی** است که به برکت نظام اسلامی و درسها و ارزش‌گذاری‌های اسلام پدید آمده است.

بی‌شک **زنان شهید و جانباز و آزاده** – که تعداد آنان را هفده هزار دانسته‌اند – در **قله‌ی این افتخاراتند**. زن ایرانی توانست به‌رغم فرهنگ فساد و انحطاط غربی تحمیل‌شده بر بسیاری از زنان در دوران نحس پهلوی، خود را به شرافت و طهارت مطلوب اسلام نزدیک کند و این افتخاری بزرگ است؛ و الحمد لله رب العالمین.

حماسه لشگر فرشتگان



فصول روایت حماسه‌ی لشکر فرشتگان

1. حضور در خط مقدم
2. بسیج در پشت جبهه
3. حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس
4. رویدادهای شاخص استانی
5. قله های افتخار
6. مقایسه تطبیقی

فصول روایت حماسه‌ی لشکر فرشتگان

1. حضور در خط مقدم

2. بسیج در پشت جبهه

3. حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

4. رویدادهای شاخص

5. قله های افتخار

6. مقایسه تطبیقی

حضور در خط مقدم

1. پرستاری و امداد رسانی به مجروحین

2. شرکت مستقیم در عملیات‌ها

3. توزیع آذوقه در مناطق جنگی

4. وقایع نگاری جنگ

5. اسارت در جنگ

6. زنان ایثارگر و شهیده

۲۲ هزار و ۸۰۸ نفر امدادگر و ۲ هزار و ۲۷۶ نفر پزشک از جامعه زنان



نام پرستار همواره با ایثارگری و از خودگذشتگی عجین شده است. دوران دفاع مقدس شاهد ایثارگری و رشادت‌های بانوان رزمنده و جهادگری بود، که نقش بسزایی در پشتیبانی از جنگ داشتند و چه بسا که در این راه به مجروحیت، اسارت یا شهادت می‌رسیدند. **در طول هشت سال دفاع مقدس ۲۲ هزار و ۸۰۸ نفر امدادگر و ۲ هزار و ۲۷۶ نفر پزشک از جامعه زنان کشورمان به جبهه‌ها اعزام شدند.** نقش‌آفرینی زنان در این عرصه و روایت جهادگری پزشکان، پرستاران و امدادگران در آن برهه حساس تاریخی وجهه دیگری از الگوی زن مسلمان و انقلابی را بازآفرینی می‌کند که در همه عرصه‌ها حضور فعال و شمر ثمر دارد. در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، بخشی از بانوان خرمشهری به حمل مجروحین جنگی از خط مقدم به عقب مشغول بودند.

خانم مریم کاتبی، یکی از پرستاران در دوران دفاع مقدس، درباره فعالیت شبانه‌روزی پرستاران و بانوان امدادگر در این دوران و جانفشانی‌های آن‌ها نیز می‌گوید: «هنگامی که در مریوان بودیم، یک روز **خواهری** آوردند که دستش **سفید سفید** شده بود و حالت **غش و بیهوشی** داشت و از ضعف مفرطی رنج می‌برد، ما بلافاصله به مداوایش مشغول شدیم. بعداً که قدری حالش بهتر شده از وضعیت او پرس‌وجو کردیم. فهمیدیم که این خواهر اهل شمال است. چندی پیش که عملیات شروع شده، **نیمه‌شب** به منطقه رسیده و اظهار داشته که می‌خواهم در یک مرکز درمانی کنار پرستارها کار کنم. او به مدت **۷۲ ساعت** بی‌آنکه چیزی بخورد، در اتاق عمل **پنس‌ها را می‌شسته** و دسته‌بندی می‌کرده است. از بس که دستش داخل آب بوده و خون به دستش نرسیده است، سفید شده بود. این خواهر شمالی بعد از بهبودی مجدداً در منطقه ماند و به صورت تجربی به پرستاری مجروحین جنگی پرداخت.»

خاطرات پرستاری و امداد رسانی به مجروحین

خانم **آمنه وهاب زاده** از جمله امدادگرانی است که در زمان‌های مورد نیاز برای حمل و به عقب آوردن مجروحین به خط مقدم می‌رفت و در یکی از همین نقل و انتقالات مجروح شد. وی در این زمینه می‌گوید: «اولین مجروحیت من برمی‌گردد به شیخون رژیم بعث به ایستگاه عملیات آبادان که بسیاری از بچه‌های رزمنده شهید شدند. آن شب پس از حمله عراقی‌ها به گروه امدادی بی‌سیم زدند که آمبولانس اعزام کنند، ولی آمبولانس به مأموریت رفته بود، وقتی هم که آمبولانس آمد راننده آنقدر خسته و زخمی بود که نمی‌توانست دوباره اعزام شود. برای همین خودم با سرعت سوار آمبولانس شدم و به طرف منطقه به راه افتادم. وقتی به آنجا رسیدم با صحنه تکان‌دهنده‌ای رو به رو شدم.

همه بچه‌ها شهید شده بودند و آن‌هایی هم که نفس می‌کشیدند آنقدر **خون زیادی** از بدنشان رفته بود که کاری از دست من بر نمی‌آمد. در این میان یک مجروح خیلی **وضعیت وخیمی** داشت و من به هر زحمتی بود او را سوار آمبولانس کردم. رزمنده زخمی به زحمت لب‌هایش را تکان داد و گفت: امدادگر. گفتم: بله. بعد گفت: راننده آمبولانس. گفتم: بله منم. بعد بیهوش شد. در همین لحظه یکی از رزمنده‌ها که جان سالم به در برده بود و تنها از کتفش خون می‌آمد، جلو آمد و گفت: خواهرم شما به مجروح برسید، من رانندگی می‌کنم. از بد حادثه راننده آمبولانس مسیر برگشت را فراموش کرد و با وجود اینکه نباید چراغ آمبولانس را در شب روشن کرد، این کار را انجام داد که با روشن شدن چراغ آمبولانس عراقی‌ها ما را به گلوله و خمپاره بستند. آنقدر آتش زیاد بود که صدای خودم را نمی‌شنیدم، فقط احساس کردم شکمم می‌سوزد. وقتی به بیمارستان پتروشیمی رسیدیم آنقدر به آمبولانس شلیک شده بود که مجبور شدند برای بیرون آوردن ما درب آمبولانس را اره کنند. وقتی درب آمبولانس باز شد دکتر گفت: «این خواهر که **متعلقات شکمش روی زمین ریخته...**» آن وقت بود که بیهوش شدم.

خاطرات پرستاری و امداد رسانی به مجروحین



شهلا حاجی شاه یکی از نیروهای بومی منطقه جنگی بود که به صورت خودجوش به جمع امدادگران اضافه شد. وی در مورد پیوستنش به امدادگران می گوید: "به هر زحمتی بود خودم را به بیمارستان رساندم. چه می دیدم؟ زنان و مردان بی دست و پا، پیکرهای بی سر، پاره های گوشت، کودکان زخمی و نیمه جان مشغول شدم. من که حتی تحمل دیدن یک جراحی ساده را نداشتم، حالا تا مچ پا توی خون بودم خواهرم (شهناز) را دیدم و جلو رفتم. اما او بی توجه به من کار می کرد. در چهره ی تمام بچه ها فقط درد و اندوه بود. مدام زخمی و شهید می آوردند. بیشتر آن ها از طالقانی و پایین شهر بودند... با این که بی خوابی و تلاش و اضطراب توانم را گرفته بود، باید می ماندم. احتیاج به کمک بود. صبح با خواهری برای نماز رفتیم. خیلی از مادران و زنان، شهدا را می شستند. فرزندان یکدیگر را، بچه های خودشان را، اشک می ریختند می شستند. بعضی هم قبر می کنند. چند روز بعد که خواهرم شهید شد و می خواستیم او را دفن کنیم، جلوی مسجد جامع، برادرم حسین را دیدم. به او گفتم: بیا می خواهیم شهناز را دفن کنیم. گفت: من نمی آیم! عراقی ها از دروازه ی شهر وارد شده اند و جنگ تن به تن شروع شده. **آن جا بیشتر به من احتیاج است.** ... در بهشت شهدا آبی برای غسل دادن خواهرم نبود. آقای گفت: احتیاج به غسل ندارد... در حالی که گلوله های توپ در نزدیکی ما فرود می آمد، **مادرم با دست های خودش خواهرم را در قبر گذاشت.**"

شرکت مستقیم در عملیات‌ها

1. دوره‌های آموزش نظامی و چریکی
2. جنگیدن با دشمن بعثی در منطقه عملیاتی **جنوب** و ضد انقلاب داخلی در منطقه **کردستان**
3. آموختن به کار بردن **کوکتل مولوتف**
4. جنگ با **تانک‌های عراقی**
5. اقدامات **اطلاعاتی** و شناسایی ضد انقلاب
6. ساخت **سنگر** و پر کردن گونی‌های شنی
7. **نگهبانی** از مقر و انبار مهمات
8. **خنثی کردن بمب**
9. **اسیر کردن** سربازان عراقی
 - به اسارت گرفتن چند سرباز عراقی توسط یک زن در گیلان غرب
 - به اسارت گرفتن هشت سرباز بعثی توسط چهار زن در شادگان
 - ماجرای مادر شهید الحانی که یازده سرباز عراقی را به خانه‌اش در سوسنگرد دعوت می‌کند، از آن‌ها پذیرایی می‌کند، به آن‌ها غذا می‌دهد و زمانی که به استراحت پرداختند و به خواب رفتند، در اتاق را قفل می‌کند و بسیجی‌ها را با خبر می‌کند، و خود او هم با چوب دستی به جان بعثی‌ها افتاد.

خاطرات حضور رزمی در خط مقدم

خواهر جانباز، آمنه وهابزاده چنین می‌گوید: «روز دهم جنگ، همراه **سیصد نفر از خواهران** به جبهه اعزام شدیم. وقتی به ماهشهر رسیدیم، بعضی همانجا ماندند و من همراه بقیه راهی **خط مقدم** شدم. آن زمان خط مقدم خرمشهر و آبادان بود. این مدت همراه دکتر چمران بودیم و چون ایشان و همسر گرامیشان قبلاً به ما **آموزش چریکی** داده بودند، حتی قرار شده بود همراهشان به لبنان هم برویم. خرمشهر که سقوط کرد، ما تا پشت کشتارگاه عقب کشیدیم و در بیمارستان ولی عصر (عج) مستقر شدیم. چون خرمشهر خالی از سکنه شده بود، از ما نیز خواستند تا شهر را ترک کنیم. ما جزء آخرین نفراتی بودیم که از خرمشهر خارج می‌شدیم. بعدها در عملیات ثامن الائمه و بیت المقدس شرکت کردم. در والفجر یک شیمیایی شدم... **هفت بار** مجروح شدم. پای چپم ترکش خورده و تا به حال سه بار عمل شده و احتمالاً آخر هم قطع خواهد شد...»

برادر جانباز، ایران خواه، چنین می‌گوید: «خانم فاطمه نواب صفوی، نوه شهید نواب صفوی، به عنوان دیده‌بان به طرف بهمن شیر رفته بود. او با اطلاعات مؤثر و مفیدی که از موقعیت دشمن می‌داد، در موفقیت عملیات نقش تعیین کننده‌ای را ایفا کرد. در آخرین دیدار او را در حالی دیدم که پیکر شهیدی را با خود حمل می‌کرد. معلوم شد که از یک **عملیات موفق چریکی** باز می‌گردد.»

خواهر نوشین نجار نیز ادامه می‌دهد: «گونی‌ها را پر از شن می‌کردیم و در نقاط حساس خرمشهر می‌چیدیم. شب‌ها روی پشت بام مسجد جامع با اسلحه ام **نگهبانی** می‌دادیم و هر چند ساعت یکبار پست خودمان را عوض می‌کردیم.»

خاطرات حضور رزمی در خط مقدم

«در جریان خرمشهر تعدادی از خواهران واقعاً رشادت شان خیلی بیش از مردها بود. خواهر شهناز حاجی شاه، از نظر اخلاق، شجاعت ایثار و تقوا و طهارت الگوی ما بود. مردانه می‌جنگید. با وجود شدت درگیری‌ها در این چند روز، کسی **تار مویی** از ایشان ندید و کلامی به جز سلام نشنید. وقتی برای استراحت به عقب برمی‌گشتیم، او به سرعت مشغول آماده کردن غذا می‌شد.

شهناز حاجی شاه، سرانجام به آرزویش رسید و جلو **مقر همیشگی‌اش مکتب قرآن**، زمانی که آمده بود برای سنگرها غذا ببرد، همراه یکی از دوستانش شهناز محمدی، بر اثر اصابت ترکش خمپاره دشمن، به شهادت رسید و از برادرش حسین حاجی شاه که دوم آبان ۵۹ به این فوز نائل شد، سبقت گرفت.»

زهره حسینی، دختری پانزده ساله بود، که در هفته اول جنگ پدر شهیدش را با **دست خود** دفن کرد و یازدهم مهر ۵۹ نیز بدن قطعه قطعه شده برادرش علی را که در مدرسه به شهادت رسیده بود، دفن کرد. مادر شهیدان شهناز، حسین و محسن حاجی شاه، برای آنکه پیکر دخترش به دست مزدوران دشمن نیفتد، خود برای او قبر کند و او را دفن نمود.

خانم بدیعی نوعروس پانزده ساله بود. تنها چهل روز از ازدواجش می‌گذشت، وقتی جنازه شوهرش را آوردند، خودش او را کفن کرد؛ با دستان خودش، با دست‌هایی که هر کسی آن را ندارد...

توزیع آذوقه در مناطق جنگی



یکی دیگر از فعالیت‌های پشتیبانی و تدارکاتی زنان در دوران دفاع مقدس که بیشتر در **روزهای نخستین جنگ تحمیلی** و تهاجم دشمن به خرمشهر جلوه بیشتری پیدا کرده بود، حضور آنان در نزدیکترین محل درگیری نیروهای خودی با دشمن بعثی بود. برخی از بانوان ستاد پشتیبانی جنگ با استفاده از بشکه یا حتی **قابلمه** با وانت بار، **آب آشامیدنی** را به رزمندگان اسلام می‌رساندند.

در این زمینه خانم الهه حجازی می‌گوید: «یکی از کارهای که بر عهده من و بعضی از خواهران گذاشته بودند، **رساندن آب به رزمندگان** در سطح شهر بود. آن روزها از قمقمه و امکانات مخصوص نظامی خبری نبود حتی نیروها با لباس‌ها و کفش‌های معمولی به جنگ می‌رفتند. تانکر آب از آبادان و اطراف خرمشهر می‌آمد از زیر آتش و توپ و خمپاره می‌گذشت و اگر سالم به مسجد می‌رسید، ما آن را تقسیم می‌کردیم. سهم رزمندگان را در **قابلمه و بشکه** می‌ریختیم و با **وانت بار** به محله‌های می‌بردیم که در آن جا نیروهای خودی و دشمن در حال نبرد بودند. برخی نیز مانند جهادگر **شهیده شهناز حاجی شاه، بهجت صالح پور و سیده زهرا حسینی** به کار **توزیع و تقسیم غذا** به سنگرهای مدافعان خونین شهر می‌پرداختند.»

وقایع نگاری جنگ



زنان ایران اسلامی در کسوت خبرنگار و عکاس، با حضور تعیین کننده خود در محورهای عملیاتی شمالغرب، غرب و جنوب، بیش و پیش از ثبت و ضبط حماسه آفرینی‌های رزمندگان اسلام، شهادت و رشادت خود را روایت کرده و به تصویر کشیدند.

«غائله کردستان که آغاز شد، خودم را به عنوان خبرنگار به مریوان رساندم. شهید وصالی هم با نیروهایش به آنجا آمده بود. شهید چمران من را با اصغر آشنا کرد تا مصاحبه‌ای در خصوص پاره ضبط کنم، اما با واکنش بدی از سوی اصغر وصالی مواجه شدم. او می‌گفت که خبرنگار باید صحنه‌های واقعی را با چشم خودش ببیند، نه اینکه به ثبت شنیده‌ها اکتفا کند.»

سخنی که نه تنها مسیر زندگی **مریم کاظم زاده** را تغییر داد که منجر به آشنایی بیشتر او با فرمانده «گروه دستمال سرخ‌ها» و سپس ازدواج با وی شد. زندگی مشترکی که از شهریور ۱۳۵۸ تا آبان ۱۳۵۹ بیشتر طول نکشید، اما این عکاس و خبرنگار دفاع مقدس را خانه نشین نکرد. کاظم زاده پس از شهادت همسرش (**شهید اصغر وصالی**) به تهران بازگشت، اما خیلی زود، دوربین و کوله‌اش را برداشت و به منطقه بازگشت.

او صرفاً اولین عکاس و خبرنگار زن در دفاع مقدس نبود بلکه از معدود خبرنگاران حاضر در میدان کارزار بود. آن گونه که شهید اصغر وصالی در اولین برخورد به او گفته بود: "شما خبرنگاران در شهر پشت میز می‌نشینید و از جنگ می‌نویسید. **راوی جنگ باید در صحنه حضور داشته باشد، نه اینکه خیلی شجاعت به خرج دهد! و بعد از عملیات چند عکس جنگی بگیرد!**" کتاب‌های "خبرنگار جنگی" و "عکاسان جنگ" خاطرات وی از روزهای حماسه و خون است.

اسارت در جنگ

فاطمه ناهیدی آن روزها دختری بیست و چهار ساله بود که پس از فارغ التحصیلی در رشته **مامایی**، با سفر به **مناطق محروم**، می‌کوشید تا در این عرصه آن چه می‌تواند، انجام دهد. در یکی از همین سفرها، در شهر بزم، خبر جنگ را شنید و عازم جبهه شد. خیلی زود نام او در سیاهه اولین کسان و اولین زنانی که به **اسارت** عراق درآمدند، ثبت شد. او و هم‌بندانش، **معصومه آبادی** ۱۷ ساله، **مریم بهرامی** و **حلیمه آزموده**، **۴۰ ماه** در اسارت به سر بردند. در دوران اسارت **۱۷ روز تمام اعتصاب غذا** کردند تا آنان را از زندان سیاسی الرشید به اردوگاه‌های مخصوص اسرا ببرند. برادران اسیر هم باورشان نمی‌شد که آنان بتوانند تحمل کنند. **سرمشق اسرا** بودند؛ با **حجابشان**، **کلامشان** و **استقامتشان**.

زنان ایثارگر و شهیده؛ ۷ هزار و ۳۰۵ نفر شهیده

براساس آمار و ارقام موجود از شهدای هشت سال دفاع مقدس، زنان قهرمان ایرانی ۷ هزار و ۳۰۵ نفر شهیده تقدیم اسلام کردند، که بیشتر آن‌ها در بمباران و موشک باران شهرها به شهادت رسیده‌اند و از این تعداد ۵۰۰ شهیده، رزمنده بوده‌اند. **تعداد کل جانبازان زن هم ۵ هزار و ۷۳۵ نفر** است که از این تعداد ۳ هزار و ۷۵ نفر بالای ۲۵ درصد جانبازی دارند و برخی منابع هم تعداد ۱۷۱ نفر **آزاده زن** را عنوان کردند.

اما درباره نقش غیرمستقیم بانوان این سرزمین نیز باید چنین باید حکایت کرد که بر اساس آخرین آمار اعلامی بنیاد شهید و امور ایثارگران، **تعداد مادران شهدا ۱۲۳ هزار و ۵۵۳ نفر و تعداد همسران شهدا نیز ۶۱ هزار و ۵۲ نفر** بوده است. (اغلب همسران شهدا از زنان هستند) همچنین تعداد والدین جانبازان ۷۱ هزار و ۳۷۲ نفر، تعداد همسران جانبازان ۳۱۷ هزار و ۱۹۳ نفر، تعداد والدین آزادگان ۱۳ هزار و ۸۲ نفر و تعداد همسران آزادگان ۴۱ هزار و ۷۶ نفر بوده است. از این روست که می‌توان مدعی بود به غیر از دختران شهدا، جانبازان و آزادگان، حدود ۵۵۰ هزار نفر از زنان ایرانی با صبر و تحمل فقدان همسر در صورت شهادت، اسارت یا مجروحیت او در حماسه آفرینی دوران دفاع مقدس نقش داشته‌اند که این تعداد را باید در کنار آمار ۱۳ هزار زن قهرمانی گذاشت که به طور مستقیم در عرصه دفاع مقدس حضور داشته‌اند.

حماسه‌ی لشکر فرشتگان

1. حضور در خط مقدم
2. بسیج در پشت جبهه
3. حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس
4. رویدادهای شاخص
5. قله های افتخار
6. مقایسه تطبیقی

بسیج در پشت جبهه

1. تشویق برادران، همسران و فرزندان‌شان به حضور در جبهه

2. تقویت روحیه‌ی رزمندگان

3. حفظ حریم خانواده در غیاب همسران رزمنده

4. سخنرانی و نامه‌های پرشور در تشجیع رزمندگان

5. تبلیغ دین و انقلاب

6. حضور جمعی در مساجد، منازل، مدارس و...

7. جمع‌آوری کمک‌های مردمی

8. آشپزی و تهیه مواد غذایی

9. خیاطی و تهیه لباس گرم

10. شستشوی لباس مجروحین و ملحفه‌های بیمارستانی

11. اهدای خون

تشویق برادران، همسران و فرزندانشان به حضور در جبهه

✓ بدرقه رزمندگان در اشک و لبخند و ازدحام دود و هلهله و ترنم ذکر صلوات از خاطرات فراموش ناشدنی، سال های دفاع مقدس است. مادری که پس از شهادت همسر، فرزندش را روانه می کرد و پس از شهادت فرزند، فرزند دیگر را.

✓ صبر و شکیبایی مادران که آرامش بخش دیگر خانواده ها بود. خانواده هایی که چند فرزند شهید یا چند شهید به انقلاب و اسلام هدیه داده اند فراوانند. یکی از رزمندگان دفاع مقدس در خاطره خود در این باره چنین می گوید: یک بار چند شهید را با هم برای تدفین آورده بودند. عجیب غوغایی بود. یکی از مادران بیش از همه بی تابی می کرد. تلاش برای آرام کردن او چندان نتیجه بخش نبود. ناگهان زنی که چادر دور کمر گره زده بود پیش آمد و در گوش او چیزی گفت که آرام شد و او را با خود همراه کرد.

✓ بعد معلوم شد که او مادر شهید است و اکنون **پنجمین شهید** او را آورده بودند تا به خاک بسپارند؛ مادر پنجمین شهیدش را با دست های خود در مزار نهاد و صبور و آرام بالا آمد و گفت: «پسر من نرفته است. این جوانان (اشاره به جوانان و هم رزمان شهید) پسران من هستند آن ها عزیزتر از علی اکبر امام حسین(ع) که نیستند.» آن گاه سمت سخن را عوض کرد و گفت: «**عزیزان من، جبهه کربلاست امام حسین(ع) را تنها نگذارید.**»

زن به مثابه مادران شهدا

قلم ها چگونه می توانند وصف حال مادران شهدا را برای ما غافلان بگویند؟ مادرانی که از سرمایه های خود گذشتند پسران خود را **علی اکبر وار** و **قاسم وار** راهی جبهه ها کردند مادرانی که همه آنچه را که داشتند را در طبق اخلاص گذاشتند و تقدیم آستان دوست کردند. سرگذشت تک تک این مادران خواندنی است مادرانی که **مظلومیت و صبرشان** درهم تنیده است. انقلاب اسلامی به تعریف دیگری از زن پرداخت مادرانی که از **ژاپن** گرفته تا **افغانستان** برای انقلاب اسلامی از فرزندان خود گذشتند مادران شهدای **هسته ای**، مادران شهدای **مدافع حرم**، مادران شهدای **سلامت**، همه برای اعتلای اسلام عزیز از خود گذشتند.



مادر نه شهید خانم فاطمه نیک



مادر شهید بهروز صبوری

تقویت روحیه ی رزمندگان

- ✓ **حضور چشمگیر خواهران و همسران و مادران** رزمندگان در هنگام **بدرقه** آنان، دلیلی است بر این مدعا. این ترغیب و تشویق تا جایی ادامه داشت که حتی گاهی این زنان نمونه، خود، پیشانی بندهای این مسافران را محکم کرده، **کوله بار سفرشان** را می بستند و آنان را **مهیای اعزام به جبهه** می نمودند.
- ✓ گاه گذشت چندین ماه از تولد فرزندانشان، بهانه ای بود برای یک ملاقات کوتاه و مختصر... اما این زنان صبور و هدفمند، حتی در شهر غربت و در آوارگی ها و جابه جایی های متوالی، **لب به شکوه نگشوده** و مشتاقانه به استقبال تمامی این سختی ها می رفتند.
- ✓ گاهی خود به همسرانشان اصرار می نمودند که **کمتر به خانه بیایند** و معتقد بودند، حضور آنان در جبهه ها ضروری تر و مفیدتر است؛ چرا که حضور در جبهه، تکلیفی الهی و مهر تاییدی بر فرمان ولایت بود.
- ✓ گاه دلتنگی های فرزندانشان را می شنیدند و دلداری شان می دادند، حال آن که در پشت پرده اشک آلود چشمانشان **غربت و دلتنگی عمیقی** نهفته بود که تنها به امید رسیدن به هدف، آن را مخفی می نمودند.
- ✓ در این وادی به طور قطع باید گفت هر یک رزمنده که در جبهه های دفاع مقدس حضور دارد بیانگر حضور دو زن به ظاهر غایب در صحنه است. از یک طرف زنی که به عنوان **مادر** هویت او را شکل داده و از طرف دیگر، زنی به عنوان **همسر** که او را حمایت کرده و برای او آرامش خاطر آورده.

سخنرانی و نامه‌های پرشور در تشییع رزمندگان

سخنرانی پرشور **مادر بزرگوار شهیدان مهدی و مجید زین الدین**، در تشییع پیکرشان، چنان شوری در همگان ایجاد کرد که هزاران جوان برومند با تهیج مادرانشان، **داوطلبانه** به جبهه اعزام شدند....

و یا سخنرانی فهیمه بابائیان پور، همسر شهید غلامرضا صادق زاده که: «ای همسر شهیدم! راحت ادامه دارد...». فهیمه پس از آن که بر **جسد پاره پاره همسرش** حضور یافت، به جای آن که فغان و زاری پیشه کند و سیاه بپوشد، **لباس سپید عروسی** اش را بر تن کرد و گل روز عروسی‌اش را در دست گرفت و پیشاپیش همگان در تشییع پیکر همسرش فریاد برآورد: «ای همسر شهیدم! شهادتت مبارک!» و در هنگام تدفین او، در میان انبوه جمعیت، با صدای رسا گفت: «الهی! رضا برضائک، تسلیماً لأمرک». و در مراسم ختم او تأکید کرد که «این ختم نیست که آغاز است، آغاز راهی که همسر من آن را پیمود...»

از آن پس فهیمه یکسال لباس سپید پوشید؛ چرا که خود را عزادار نمی‌دانست، همان گونه که در تدفین او گفته بود: «اگر غلامرضا به مرگ طبیعی مرده بود، سیاه می‌پوشیدم؛ چرا که عزیزی از دست رفته بود. اما اکنون لباس سپید عروسی‌ام را بر تن کرده‌ام؛ چرا که می‌دانم **او هست، ناظر است، شاهد است**، من حتی از او خداحافظی هم نمی‌کنم...». کلامش چنان **شورانگیز** بود که بانویی از فهیمه ۱۹ ساله خواسته بود تا اگر پسرش شهید شد، فهیمه در مراسم ختمش سخنرانی کند

تبلیغ دین و انقلاب

جبهه غرب از ویژگی‌هایی برخوردار بود که در جبهه جنوب کمتر به چشم می‌خورد، مثلاً تلاش دشمن برای **اختلاف افکنی بین شیعه و سنی** کاملاً محسوس بود و یا وجود ضد انقلاب که با دشمن همکاری می‌کردند، هوشیاری و مراقبت‌های اطلاعاتی را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. نمونه‌های فراوانی از فعالیت‌های تبلیغی و اطلاعاتی خواهران و زنان در کردستان در دست است، مانند:

۱. **زنان طلبه از حوزه علمیه قم** و از مدارس اسلامی دیگر به منطقه کردستان اعزام می‌شدند. آن‌ها از همان آغاز ورود به شکل‌های مختلف مورد حمله، اذیت و آزار دشمنان چون کردهای مخالف و **منافقین** قرار می‌گرفتند. مثلاً منافقین که به این خانم‌ها می‌گفتند اگر با کردها رفت و آمد کنید و غذای شان را بخورید، آنان در غذای تان سم می‌ریزند و کشته می‌شوید، در عوض، به کردها می‌گفتند: آنان شما را قبول ندارند و تلاش می‌کنند تا از مذهب تان برگردید. زمانی که منافقین می‌دیدند **جنگ روانی** شان بی‌اثر مانده، دست به ترور می‌زدند، به عنوان مثال:

- **طلبه، صدیقه رودباری** ساعتی پس از خاتمه درس قرآن در بانه و در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به شهادت نائل آمد.
- **طلبه، فهیمه سیاری** دو روز پس از اعزام از قم در اثر اصابت تیر منافقین به شهادت رسید.

جمع آوری کمک‌های مردمی



با شروع جنگ تحمیلی، ستادهایی به صورت خودجوش به منظور کمک‌رسانی به جبهه‌ها تشکیل شد. به مرور زمان و در راستای هماهنگی بهتر و بیشتر، این ستادها دارای تشکیلاتی رسمی در سراسر کشور شد. تداوم جنگ، ضرورت استمرار جذب هدایای مردمی و ساماندهی توزیع کمک‌های ارسالی را بیش از پیش اجتناب‌ناپذیر می‌نمود.

در سال ۱۳۶۴ تشکیلاتی واحد با عنوان «ستاد جذب و هدایت کمک‌های مردمی به جبهه‌ها» با حضور نمایندگان از ارتش، سپاه و بسیج و با محوریت جهاد سازندگی تشکیل شد. این ستاد در مرکز، استان‌ها و شهرستان‌ها فعالیت‌شان را آغاز کرد. **اقدامات خودجوش زنان** در امر جمع‌آوری کمک‌های مردمی (اعم از نقدی و غیرنقدی) و تلاش برای **تهیه اقلام پر مصرف و ضروری** و سایر مایحتاج جبهه‌ها در قالب این ستادها، از بارزترین جلوه بانوان در هشت سال دفاع مقدس بود.

نقش محوری زنان در **برنامه‌ریزی، هماهنگی و مدیریت میدانی** حوزه تدارکاتی و پشتیبانی از جبهه‌ها و فراهم آوردن اقلام مورد نیاز رزمندگان در پشت جبهه و همچنین فعالیت‌های میدانی مانند ارتباط مستمر با **صنعت‌گران، تولیدکنندگان و بازاریان** به منظور جذب کمک‌های مالی و یا تامین مواد اولیه، از شاخص‌ترین اقدامات آن‌ها در دوران جنگ تحمیلی بوده است.

خاطرات جمع آوری کمک‌های مردمی

مرحومه **فهیمة بابائیان‌پور**، همسر **شهید غلامرضا صادق زاده**، در نامه‌ای به همسرش، می‌نویسد: «دستم را از زیر چادر بیرون آوردم و یکبار دیگر برای آخرین بار به آن نگاه کردم. از دستم بیرونش آوردم و گفتم: می‌خواهم برای جبهه بدهم. برادری که در دکه ایستاده بود، گفت: چیه؟ **طلاست**؟ و بی اختیار نوار آهنگران را پشت بلندگوی دکه گذاشت. صدای آهنگران در میدان پیچید. اما من به خاطر می‌آوردم لحظات خوشی را که برای خریدنش صرف کرده بودیم. از این مغازه به آن مغازه. مغازه‌دار وقتی آن را آورد، گفت: **عقیق** این انگشتر **یمنی** است. تو خوشحال شدی و به‌عنوان **تنها خرید** **ازدواجمان** آن را خریدی. می‌خواستم به آن برادر بگویم: آری طلا است. تنها خرید ازدواجمان است. می‌خواستم بگویم که **خیلی دوستش** دارم. می‌خواستم بگویم که چند روزی در دستم کردم که خاطره‌اش در ذهنم بماند... برادر نوشت: انگشتر طلا با نگین دریافت گردید... از دکه کمک به جبهه بیرون آمدم و پیش خود گفتم: **یا زهرا (علیهاالسلام) قبول کن!**

آشپزی و تهیه مواد غذایی



در نخستین روزهای تهاجم دشمن بعثی، **مسجد جامع خرمشهر** مرکز مهم پشتیبانی از رزمندگان بود. زنان در این ایام به کار آشپزی و تهیه مواد خوراکی برای رزمندگان اسلام مشغول شدند. از دیگر مراکز فعال در زمینه پشتیبانی جنگ، **حسینیه اصفهانی‌های خرمشهر** بود که شمار زیادی از بانوان در آنجا مشغول فعالیت بودند. بر اساس خاطرات خانم‌ها کمایی و فرهانیان، خواهران زیادی در مسجد پیروز واقع در **ایستگاه ۷ منطقه پیروز آباد آبادان**، و **مسجد امام زمان (عج)** این شهر کار پخت غذا و در برخی موارد تهیه ساندویچ برای رزمندگان را انجام می‌دادند. همچنین بخشی از بانوان نیز در منازلشان به پخت نان و ارسال آن برای رزمندگان می‌پرداختند.

خانم ساغر کریمی در زمینه تلاش زنان در سخت‌ترین شرایط برای تهیه و پخت غذا در اوایل شروع جنگ تحمیلی در خرمشهر می‌گوید: «**تمام پخت و پز با ما زنها** بود. وقتی غذا می‌پختیم، تمام کیسه‌های برنج، آرد، کسپول گاز، دیگ و اجاق گازهای بزرگ و هر چه را که لازم بود خودمان **جابه جا** می‌کردیم. خانم دشتی (آتش پنجه) کنار دیوار بین خانه خادم و حیاط مسجد، روزی **سی تا چهل مرغ** را سر می‌برید و خواهرهای دیگر، تندتند پرهایشان را می‌کنند و تکه تکه می‌کردند و به ما آشپزها می‌دادند. غیر از من، چند خواهر دیگر هم آشپزی می‌کردند. من هر روز برای **دویست نفر** غذا می‌پختم».

پخت نان، حلوا، رب گوجه فرنگی و مربا، بسته بندی میوه فصل، آجیل و پسته، شکلات، شیرینی، تهیه شور و ترشی از دیگر اقدامات زنان در این حوزه است.

خاطرات آشپزی و تهیه مواد غذایی

صبح تا شب از **تنور** خانه زن حاج مسلم و موسی عیدی دود می رفت آسمان. زن ها چادر به کمر پای تنور بودند. هر زنی **پنج شش تا تنور نان** می پخت. از نفس که می افتاد می رفت کنار و زن بعدی می آمد پای تنور، نان پختن و خمیر زواله کردن کار یک نفر نبود مگر یک نفر چندتا دست داشت؟ نان ها که پخته می شد. پهنشان می کردیم روی زمین. ظهر می رفتم خانه. غذا را جا می کردم و می گذاشتم سر سفره. شوهر و بچه هایم غذا که می خوردند دوباره بر می گشتم سر تنور. **هیچوقت جلوی تنور خالی نمی شد.** زن ها خودشان را می رساندند. همه برای رضای خدا و اسلام کار می کردیم. اگر ملت توی خانه هایشان می خوردند و می خوابیدند، دشمن کشور را می گرفت. هیچ کس چشمش به دست دولت نبود. از خانه چای و قند می آوردند. خسته که می شدیم. چای خوردن می چسبید. **خیلی وقت ها از گرسنگی ضعف می کردیم. ولی به نان های جبهه دست نمی زدم.** (صدیقه غفاری، کتاب نان سا لهای جنگ، انتشارات راه یار، صفحه ۸۴)

خیاطی و تهیه لباس گرم



از جمله امور دیگری که زنان حضوری فعال در آن داشتند، **تهیه پارچه و دوک نخ**، انجام کار بافندگی و خیاطی البسه و سایر وسایلی بود که در شرایط جوی مختلف مورد استفاده رزمندگان قرار می‌گرفت.

در ستادهای پشتیبانی جنگ، بانوان زیادی در سالن‌های بزرگ به کار دوختن البسه‌هایی از پیراهن و شلوار تا لباس زیر برای رزمندگان مشغول بوده و عده‌ای نیز که مهارتی در خیاطی نداشتند به کار تکه‌دوزی (وصله کاری) می‌پرداختند. آن‌ها به تناسب فصل، با بافتن کلاه، دستکش، ژاکت، جوراب و سایر البسه گرم به یاری جبهه‌های جنگ تحمیلی شتافتند.

اصفهان در طی فراخوان و اطلاعیه‌ای اقدام به جذب نیروهای مردمی جهت کار بافندگی و خیاطی نمود که تعداد **دو هزار نفر** از خاهران در سراسر این استان اعلام آمادگی نموده و در اموری نظیر دوختن کیسه و انواع مختلف بافتنی‌ها مشغول شدند. حتی **خانم‌های نابینا**، دکمه لباس‌ها را می‌دوختند. در استان ایلام نیز زنان نقش مهمی در تهیه ملحفه و دوختن پوشاک رزمندگان برعهده داشتند. علاوه بر ستادها و مراکز ویژه خیاطی و تهیه پوشاک، خاهران در برخی مناطق اسکان جنگ زدگان نظیر شیراز، به دوختن لباس برای رزمندگان اقدام می‌کردند.

دوخت و دوز بانوان برای رزمندگان به موارد خاصی محدود نمی‌شد و شامل مواردی هم، چون: لباس‌های رزم، کیف و کوله پشتی، ملحفه و رو بالشتی، شلوار کردی برای رزمندگان مستقر در غرب کشور، بادگیر، لباس‌های ضد شیمیایی و ... می‌شد. در زمینه دوخت لباس‌های شیمیایی برای رزمندگان خانم ابری می‌گوید: «قبل از آغاز عملیات کربلای ۴ خاهران شب‌های زمستان تا صبح بی‌وقفه لباس‌های شیمیایی و ماسک‌های مخصوص رزمندگان را می‌دوختند. به خاطر **سردی هوا** و جنس مخصوصی که این پارچه‌ها داشتند و در هوای سرد بسیار سخت می‌شدند. به خاطر همین، صبح‌ها وقتی خاهران برای نماز دست از کار می‌کشیدند، **دست‌هایشان بشدت زخم شده بود**».

خیاطی و تهیه لباس گرم

«روزی به دوختن گونی برای سنگرها و پاسداری از شهرها پرداختند و روزی به تهیه ی آذوقه و لباس و ملحفه برای زخمی ها و بیمارستان ها و حضور فعال در مساجد جامع شهرها و زمانی به بافتن لباس گرم برای مجاهدین فی سبیل الله که عاشقانه به ضیافت الله شتافتند، مشغول شدند.

یکی از خواهرانی که در ستاد پشتیبانی مکتب الزهرا(علیهاالسلام) فعالیت کرده است، چنین می گوید: «آن روزها شنیدیم که بعضی کارخانه ها لباس هایی را که برای برادران سپاهی و ارتشی می دوزند، **دستی ۴۵ تومان** از دولت پول می گیرند. ما با مراجعه به واحد امور صنفی تقاضا کردیم که **دو هزار دست لباس** را می دوزیم و مجانا در اختیار دولت می گذاریم.»

حتی در مواقع بمباران هوایی دشمن، شبانه روز پشت چرخ خیاطی می نشستیم و فقط کار می کردیم. مادر شهیدی که در فاجعه هفتم تیر پسرش شهید شده بود، اشک می ریخت و **شبانه روز** در ستاد، لباس می دوخت...»

شستشوی لباس مجروحین و ملحفه های بیمارستانی



یکی دیگر از اقداماتی که زنان در ستادهای پشتیبانی جنگ و بیمارستان‌های مشغول آن بودند شستن پتو، لباس‌های رزمندگان و مجروحین و همچنین ملحفه‌های بیمارستانی بود. با توجه به آن که در زمان جنگ تحمیلی رژیم بعث علیه ایران هنوز بسیاری از ستادهای پشتیبانی و بیمارستان‌ها مجهز به ماشین‌های لباس شویی نبودند، لذا زنان به صورت داوطلبانه به این کار مشغول شدند. در این زمان بخشی از بانوان که دارای تخصص امدادگری نبودند در بیمارستان‌های مناطق جنگی حضور پیدا می‌کردند و به شستن لباس‌های مجروحین و ملحفه‌های بیمارستان می‌پرداختند.

در زمینه فعالیت زنان در پایگاه علم‌الهدی و شستن لباس‌های رزمندگان، خانم زهرا محمودی می‌گوید: «**پایگاه علم‌الهدی در اهواز** محل شست و شوی لباس‌های خونی رزمندگان و شهداء بود که پس از شست و شو و رفو دوباره برای استفاده رزمندگان به جبهه فرستاده می‌شدند. در آنجا خانم‌های زیادی برای شست و شوی لباس‌ها مستقر بودند، ولی یکی از آن‌ها که نوه‌اش شهید شده بود فقط لباس‌های غرق به خون رزمندگان را می‌شست. در میان این لباس‌ها، گاهی **تکه از استخوان مجروحین و یا شهداء** پیدا می‌شد و معمولاً او مرا صدا می‌زد و آن را به من می‌داد که داخل باغچه دفن کنم. او از ساعت ۸ صبح تا ۶ بعدازظهر به جز وقت نماز و نهار مشغول شستن لباس‌ها بود نه گرما را حس می‌کرد و نه خستگی را می‌شناخت. تمام بدن او از گرما و آفتاب **تاول** زده بود، ولی باز هم **زیر سایه نمی‌نشست**. شب‌ها تاول‌های بدن او را چرب می‌کردم تا کمی برای روز بعد التیام پیدا کند. هر چه به او می‌گفتم که زیر سایه بنشیند قبول نمی‌کرد و می‌گفت مگه بچه‌های رزمنده سایبان دارند که من زیر سایه بنشینم. او به این کار ادامه داد تا روزی که جنگ تمام شد.»

اهدای خون

دکتر میلانی، مدیر عامل وقت سازمان انتقال خون ایران، خاطره‌ای از عملیات کربلای ۵ نقل می‌کند: «... ساعت حدود ۳ نیمه شب بود. برای سرکشی به سالن انتقال خون رفتم. دیدم گروهی از خواهران برای اهدای خون از دولت آباد تهران به سازمان آمده‌اند... آن هم در آن ساعات شب!»

قالب خاطرات



بسته بندی آجیل برای رزمندگان توسط جمعی از خواهران ستاد پشتیبانی جنگ

حماسه‌ی لشکر فرشتگان

1. حضور در خط مقدم
2. بسیج در پشت جبهه
3. حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس
4. رویدادهای شاخص
5. قله های افتخار
6. مقایسه تطبیقی

حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

زنان و به خصوص مادران، همسران، خواهران و دختران شهدا، جانبازان و اسرا، نقش به سزایی در ترویج ارزش‌ها و فرهنگ روزهای آتش و خون دارند. انتشار **نامه‌های خانواده رزمندگان** در آن روزها، سخنرانی‌ها، مراسم یادبود و... همگی در بزرگداشت یاد آن روزها اثرگذار می‌باشند. کتاب «**نامه‌های فهیمه**» که پس از فوت وی چاپ شد، یکی از هزاران نمونه‌ای است که موجب تشجیع و آسودگی خیال مردان از ناحیه زنان می‌شد. در قسمتی از این نامه‌ها می‌خوانیم:

«سلام مرا از این راه دور بپذیر؛ سلامی که از سینه‌ای برمی‌خیزد که دوری تو آن را سخت تنگ کرده. سلامی که از قلب مصیبت دیده‌ام بیرون می‌آید و بر قلب مصیبت دیده‌ات می‌نشیند؛ ولی بدان که امام صادق (علیه‌السلام) فرموده است: «اگر مؤمن پاداشی را که برای مصیبت‌ها دارد، بداند، آرزو می‌کند که او را با مقارضه‌ها تکه تکه کنند...»

«غلامرضا! خیلی دلمان برایت تنگ شده، ولی چه کنیم که **اسلام را بیشتر و بیشتر از تو دوست داریم**. چه کنیم که ما حسین (علیه‌السلام) را بیشتر از تو دوست داریم. چه کنیم که عشق حسین (علیه‌السلام) قبل از عشق تو در وجودمان نقش بسته است؛ چرا که اول چیزی که در ابتدای زندگی مان چشیدیم، تربت پاک حسین (علیه‌السلام) بود...»

حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس

گذشته از این، زنان در عرصه **هنر و ادبیات** نیز نقش آفرین بوده‌اند. اشعار **مرحومه سپیده کاشانی** در سرودن حماسه رزم آوران معروف و بیاد ماندنی است. دیگران نیز همچون **طاهره صفار زاده**، **سیمین دخت وحیدی**، **مهری حسینی** و... در سرودن حماسه‌ها نقش به سزا داشته‌اند. **مثنوی «کربلا در کربلا»** از خانم مهری حسینی یکی از این نمونه‌هاست که داستان زندگی سرلشگر شهید مهدی زین‌الدین را به تصویر می‌کشد.

در زمینه **ادبیات داستانی** نیز بانوانی چون خانم **راضیه تجار**، **سمیرا اصلان پور**، **زهرا زواریان**، **مریم صباغ زاده**، **ایرانی**، **طاهره اید**، **مهری ماهوتی**، **بلقیس سلیمانی**، **حبیبه جعفریان** و حتی زنان جوانی که در هشت سال دفاع مقدس یا به دنیا نیامده بودند و یا کودکی بیش نبوده‌اند، اکنون سراینده و نویسنده آن روزهایند، که خون، اثری در فرهنگ مردم می‌گذارد که هیچ چیزی نمی‌تواند جای آن را بگیرد. مؤسسه روایت فتح، یکی از مؤسساتی است که با قلم نوقلمانی چون فرزانه مردی (کتاب شهید حسن باقری)، **مریم برادران** (کتاب شهید همت)، **فاطمه غفاری**، **نفیسه ثبات** و دیگر نویسندگان و شاعران جوان، دری را گشوده است که هرگز بسته نخواهد شد. و این فرهنگ آرمان شهری است که تا کسی با عشق وارد آن نشود، درکی از آن نخواهد داشت.

راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

زندگی نامه داستانی

- ✓ یکی از بهترین نمونه در این زمینه "دا" نوشته‌ی "سیده اعظم حسینی" براساس **خاطرات سیده زهرا حسینی** است.
- ✓ **"یکشنبه آخر"** نوشته‌ی "معصومه رامهرمزی" نیز روایتی زنانه و موفق از جنگ را به واسطه حضور دختر جوانی که جنگ از او آدم دیگری می سازد، ارائه می دهد.
- ✓ **"عروس جنوب"** نوشته‌ی "شمسی خسروی" نیز از حضور دختر جوانی به عنوان پرستار برای بازگویی ناگفته های دوران اشغال خرمشهر بهره می برد.
- ✓ **"پوتین های مریم"** نوشته "مریم امجدی" به واسطه حضور فعال نویسنده در موقعی تهای مختلف، امکان مرور و بررسی بسیاری از رویدادهای مهمی که در خرمشهر از اشغال تا آزادسازی روی داده است.

زندگی نامه داستانی

رمان های و مجموعه داستان های جنگی

✓ "بلقیس سلیمانی" که سال ها به عنوان منتقد ادبی فعالیت می کرد، در سه گانه خود شامل دو رمان "بازی آخر بانو"، "خاله بازی" و مجموعه داستان "بازی عروس و داماد" اشاراتی غیرمستقیم به جنگ تحمیلی دارد. هر دو رمان در اوایل دهه مهم ۶۰ می گذرد و "سلیمانی" به خوبی از عهده ترسیم فضای پیچیده آن دوران برمی آید.

✓ در سرود "سلام فرمانده"، نوشته "منیژه آرمانتینیا" ما با مهاجرت اجباری زنان و خانواده هایشان در دوران جنگ روبه رو هستیم.

زندگی نامه داستانی

دوران پس از جنگ

خانواده شهدا

- ✓ "راضیه تجار" یکی از پرکارترین زنان نویسندگان در عرصه دفاع مقدس است. در این مقاله به دو مجموعه داستان "هفت بند" و "جای خالی آفتابگردان ها" پرداخته می شود.
- ✓ کتاب "مهتاب" نوشته "زهرا زواریان" نیز شامل چند داستان کوتاه درباره خانواده های شهدا است.

❖ خانواده جانبازان

- ✓ یکی از بهترین داستان هایی که در زمینه ارتباط میان پرستاران و مجروحان جنگی می توان از آن یاد کرد، کتاب "او را دیدم، زیبا شدم" نوشته "شیوا ارسطویی" است.
- ✓ "دور گردون" نوشته طاهره ایبد، روایت سه نسل از زنان را در قالب مادر، همسر و دختر جانباز مطرح می کند. کنار هم قرار گرفتن سه زن از سه نسل مختلف ما را به درک جنبه های عمیق تری از زندگی با یک جانباز دعوت و با چالش های اخلاقی و عاطفی پیچیده تری روبه رو می کند.

زن به مثابه مادران شهدا



همسران، همراهان شهدا

راوی گلستان یازدهم بانوی مهربانی است که از دید جهان مادی تنها یک سال و ۸ ماه زمان آشنایی، ازدواج و زندگی مشترکش با علی آقای چی تساز ادامه داشت ولی اگر قلب ها چشم داشتند و می توانستند ببینند زندگی او با محبتی که از همسر در دل داشت سال های سال ادامه یافت و نیمه دیگر وجودش بود که گلستان یازدهم علاوه بر نمایاندن لحظات زندگی راوی نیمه پنهان فرمانده شجاع جنگی را در قالب خانواده و احساسات و شیوه رفتار محبت آمیز او با خانواده را به خواننده نشان می دهد.



کتاب روایت همسر شهید شهرباری



روایت سمیه ابراهیم پور از شهید مصطفی



زهره پناهي همسر شهيد علي چيت سازيان

برخی کتب منتشر شده حوزه‌ی زنان

حامیان نور

(نقش خواهران جهادگر خراسان در هشت سال دفاع مقدس)

• مولف: محمد جلالی شم آبادی، پروانه افسری پور، زهرا قلی نژاد نو خندان • ناشر: سلمان • سال نشر: ۱۳۸۹

عملیاتی در لباس امدادگر به مداوای مجروحین می‌پرداختند و گاه در پشت جبهه با حضور در ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی در رفع نیاز جبهه‌ها و رزمندگان می‌کوشیدند. این کتاب در ۵ فصل شامل خاطرات خواهران جهادگر فعال در ستاد پشتیبانی جنگ جهاد سازندگی خراسان رضوی است.

کتاب حامیان نور به همت جهاد کشاورزی خراسان رضوی با مضمون نقش خواهران جهادگر در هشت سال دفاع مقدس تدوین شده است. زنانی که گاه در مقام مادران و همسران شهداء، جانبازان و آزادگان استقامت و ایثار را مفهومی والاتر بخشیدند و همچنان که در فراق یا درد و بیماری همسر و فرزند خویش می‌سوختند، گاه در مناطق



برخی کتب منتشر شده حوزه‌ی زنان

عنوان: دختری با روسری آبی

• مولف: فریبا طالش پور

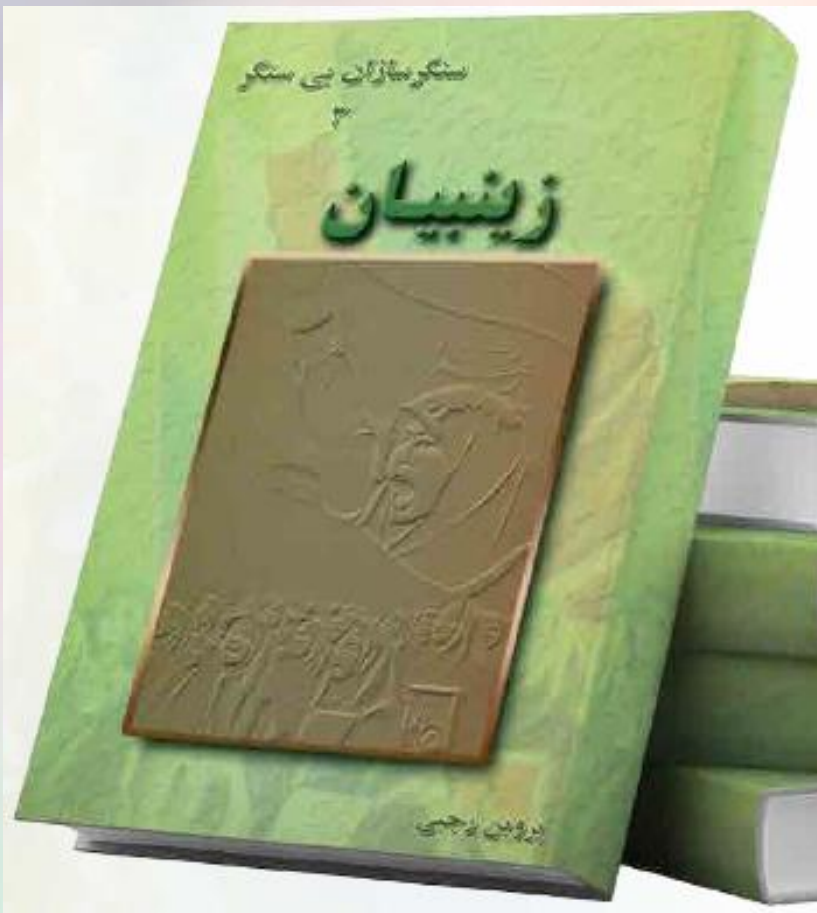
• ناشر: فاتحان

• سال نشر: ۱۳۹۱

این کتاب دربرگیرنده‌ی خاطرات جهادگر شهیده نسرين افضل است. سابقه فعالیت‌های فرهنگی و مبارزاتی شهیده نسرين افضل به سال‌های قبل از انقلاب، زمانی که در مقطع دبیرستان درس می‌خواند باز می‌گردد. وی در آن دوره که داشتن حجاب در مدارس ممنوع بود با دوستانش گروهی را تشکیل دادند که همگی روسری آبی به سر می‌کردند...



برخی کتب منتشر شده حوزه‌ی زنان



زینبیاں

• مؤلف: پروین رجبی

• ناشر: زاینده رود

• سال نشر: ۱۳۸۰

بسیار ارزشمند و والایی نه تنها در هشت سال دفاع مقدس، بلکه در تمام دوران بعد از جنگ داشته‌اند و در قالب خاطره‌گویی بیان شده است.

مجموعه حاضر با نام زینبیاں از سری کتاب‌های سنگر سازان بی‌سنگر است که به بیان فعالیت‌های شیر زنانه پرداخته است که در این مقطع از تاریخ در مسند مادران، خواهران، همسران و دختران شهید سهم

برخی کتب منتشر شده حوزه‌ی زنان

طوبی

(زنان قهرمان جهاد در دوران انقلاب و دفاع مقدس)

• مؤلف: سکینه بهمنی

• ناشر: نشر اسرار علم

• سال نشر: ۱۳۹۷

کتاب طوبی به بررسی نقش زنان جهادگر در دوران جنگ هشت ساله ایران و عراق پرداخته؛ زنانی که عزیزان خود را لباس رزم می‌پوشاندند و به جبهه می‌فرستادند و خودشان همراه پشتیبان و حامی رزمندگان بودند و در عرصه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی تمامی مسئولیت امور زندگی، خانواده و تربیت فرزندان را مدیریت می‌کردند تا مردانشان

با خیالی آسوده به خدمت و دفاع از کیان میهن اسلامی بپردازند. همچنین در این کتاب به معرفی هشت تن از بانوان شهیده فعال در ستاد پشتیبانی جنگ جهاد از جمله کودک شهیده فاطمه سادات طالقانی، پرداخته شده است.



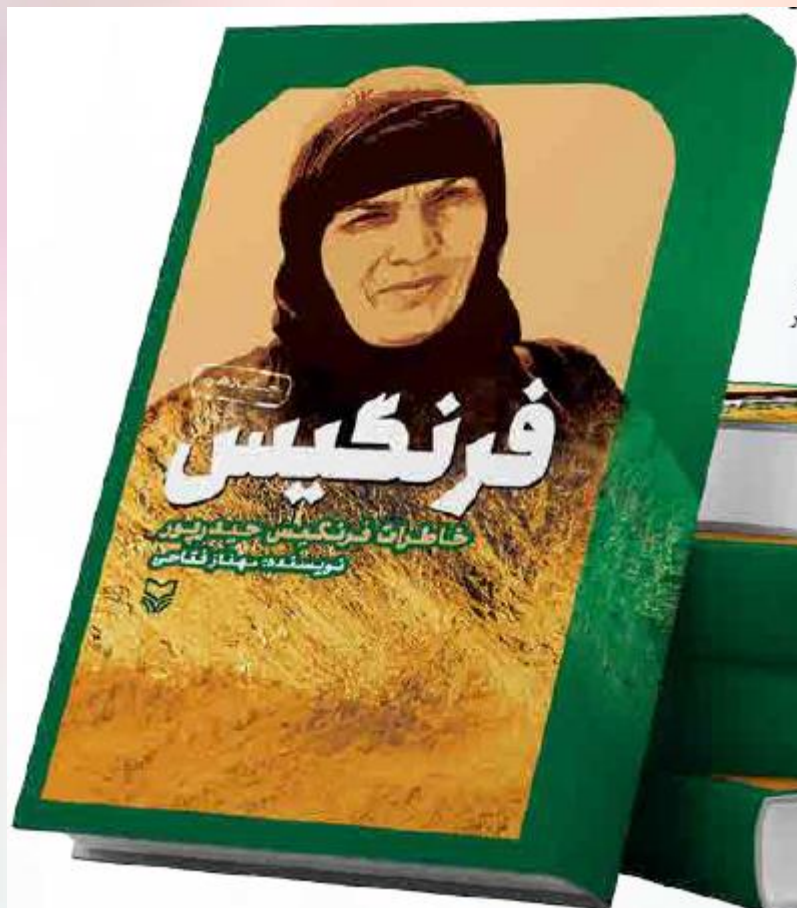
برخی کتب منتشر شده حوزه‌ی زنان

فرنگیس

• مؤلف: مهناز فتاحی

• ناشر: سوره مهر

• سال نشر: ۱۳۹۶



کتاب فرنگیس به قلم مهناز فتاحی است که به روایت خاطرات زنی شجاع که در مقام دفاع توانست سرباز دشمن را اسیر کند و نیروی دشمن را به خاک و خون بکشاند، می‌پردازد. رهبر انقلاب در سفرشان به کرمانشاه به این بانوی بزرگ اشاره کرده بودند و بر ثبت خاطراتش تاکید داشتند.

فرنگیس حیدرپور زنی کرمانشاهی است که از قضا در روستایی نزدیک غرب گیلان زندگی می‌کند، رفتارش پر ابهت‌تر از تندیس تبر به دستش در کرمانشاه و دلی مهربان دارد. فرنگیس برای سالیان سال خسته و کلافه از دوربین و مصاحبه زیر بار تعریف خاطراتش نمی‌رفت تا این که بالاخره در این کتاب حاضر به روایت بخشی از حوادثی شد که در طی سالیان جنگ بر وی گذشته است.

در سال ۱۳۵۹ پس از حمله عراق به روستای آوازین، مردم به دره‌های اطراف فرار می‌کنند. فرنگیس که در آن زمان ۱۸ سال داشت شب هنگام همراه برادر و پدرش جهت تهیه غذا به روستا باز می‌گردند. اما در طول راه پدر و برادر فرنگیس ضمن درگیری با عوامل عراقی کشته می‌شوند و فرنگیس در پی برخورد با دو سرباز عراقی بدون داشتن سلاح گرم، با تبر پدرش با سربازان درگیر شده، یکی را کشته و دیگری را با تمام تجهیزات جنگی اسیر می‌کند و به مقر فرماندهی ارتش ایران تحویل می‌دهد.

برخی کتب منتشر شده حوزه‌ی زنان



زنان در دفاع مقدس

• مؤلف: پروین رجبی

• ناشر: زاینده رود

• سال نشر: ۱۳۸۵

در کربلای ایران را مورد تحلیل قرار داده است و نقش فداکاری، ایثارگری، شجاعت و عشق به فعالیت زنان را در جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها با درج سخنان، مصاحبه‌ها، خاطرات به ثبت رسانیده است.

کتاب نقش زنان در دفاع به بررسی صحنه‌های جنگ و نقش زنان در آن پرداخته، مولف با بررسی حضور عملی زنان در جنگ‌ها از صدر اسلام تا نهضت عاشورا و بالاخره در هشت سال دفاع مقدس

حماسه‌ی لشکر فرشتگان

1. حضور در خط مقدم
2. بسیج در پشت جبهه
3. حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس
4. رویدادهای شاخص استانی
5. قله های افتخار
6. مقایسه تطبیقی

استان خوزستان

— در نخستین روزهای تهاجم دشمن بعثی، **مسجد جامع خرمشهر** مرکز مهم پشتیبانی از رزمندگان بود. زنان در این ایام به کار آشپزی و تهیه مواد خوراکی برای رزمندگان اسلام مشغول شدند. از دیگر مراکز فعال در زمینه پشتیبانی جنگ، **حسینیه اصفهانی‌های خرمشهر** بود که شمار زیادی از بانوان در آنجا مشغول فعالیت بودند. بر اساس خاطرات خانم‌ها کمایی و فرهانیان، خواهران زیادی در **مسجد پیروز** واقع در ایستگاه ۷ منطقه پیروز آباد آبادان، و **مسجد امام زمان (عج)** این شهر کار پخت غذا و در برخی موارد تهیه ساندویچ برای رزمندگان را انجام می‌دادند.

— بیشتر فعالیت های **آشپزخانه شهید چمران** که روزانه **پنجاه هزار نفر** را غذا می داد، از سوی بانوای انجام می شد.

— خواهران مستقر در **انبار شهید علم الهدی اهواز**، کار بازسازی چادر صحرایی، سلاح سبک، کیسه خواب و چراغ گرم کننده را انجام می دادند. حاجیه خانم علم الهدی کاروان های حضرت زینب(ع) را به راه انداخته بود که خانم ها را جهت دیدار از جنگ زدگان و خانواده های شهدا حرکت می داد.

— مادر شهید مجید و سعید کاشانی، به مدت هشت سال در **پایگاه ام الشهدای کاشان** کمک های مردمی را جمع آوری و به جبهه ارسال می کرد. ستاد بیت الزهرا(ع) پایه گذار ایستگاه های صلواتی بود، در این ستاد، از پیرزن ۶۵ ساله تا دختر ۱۸ ساله فعالیت می کردند.

حوض خون اندیمشک

حوض خون روایتی ویژه از برش زندگی **زنان اندیمشکی** در **روزهای سخت جنگ** است. زنانی که با **اوج لطافت روح**، **خشن‌ترین و سخت‌ترین جلوه‌ی جنگ** را دیدند و لمس کردند.

فکرش را بکن عزیزت، پاره‌ی تنت در جبهه باشد و از او بی‌خبر باشی، سقف و دیوار خانه‌ات بارها زیر بمباران‌ها ترک برداشته باشد، دلت آرام نگیرد، بخواهی کاری کنی، قدمی برداری، با بچه‌های قد و نیم قد ندانی چطور روز را شب کنی. راهی بیمارستان شوی و بین جمعی از زنان مثل خودت که یا مادر و همسر شهیدند یا پاره‌ی تن‌شان در جبهه است **بنشینی پای تشت‌هایی پر از خون**.

دست ببری و بخواهی لکه‌های خون گرم را از رویشان پاک کنی، لکه‌هایی که نمی‌دانی در رگ‌های جوشان کدام غیور می‌جوشیده، نکند همسر در میدان‌ت باشد؟ بغض گلویت را می‌فشارد که دستت **جسمی نرم** را لمس می‌کند. روح از **جانت پر می‌کشد وقتی می‌فهمی تکه‌ی گوشت و پوست کسی لای پتو و ملحفه‌ها بوده...**

روح بلند می‌خواهد روزی چند بار به خودت پیچی از درد و باز **صبح به صبح آفتاب نزده** سر خیابان منتظر **سرویس رخت‌شوی خانه‌ی بیمارستان شهید کلانتری** بایستی.

شصت و چهار زن، هر کس **قصه‌ی** خودش را دارد و **غصه‌ی** خودش را ولی همه شانه به شانه، شانه داده‌اند زیر بار مسئولیتی زمین مانده در جنگ. مسئولیتی که پذیرشش مرد می‌خواهد.

استان خراسان رضوی

- حضور **زنان خراسان رضوی** در دوران دفاع مقدس علاوه بر پشتیبانی از **نظر عاطفی و روانی**، در سه جایگاه شامل **مقر مسجد امام صادق (ع)**، **مقر کربلا و مقر قدس** در مشهد به عنوان **پشتیبان جنگ** فعالیت می کردند.
- در دوران دفاع مقدس **کارخانه صابون سازی در سبزوار** فعال بود که با همت زنان این واحد طی هشت سال دفاع مقدس **پنج هزار تن صابون** تولید و برای رزمندگان ارسال شد.
- زنان روستایی در نزدیک **نیشابور** نیز هر روز **نان محلی** می پختند و با کامیون به جبهه اعزام می کردند.
- برخی زنان استان در دوران دفاع مقدس به صورت رایگان در **کارخانه های کنسروسازی** حضور پیدا می کردند و **بدون دریافت دستمزد** در خط تولید کنسرو، کمپوت و ترشی فعالیت نموده و این محصولات را به جبهه ارسال می کردند.
- تعدادی از زنان این استان گروهی را با عنوان **گروه مداحان** تشکیل داده بودند و زمانی که خبر شهادت یکی از فرزندان به مادرش می رسید، هفت روز پس از ارسال این خبر در خانه **مادر شهید** به مداحی پرداخته و دل او را آرام می کردند.
- **غیور، مسجد جامع تربت حیدریه، بقعه بی بی شیطیه نیشابور، مسجد امام صادق (ع) مشهد، مسجد فقیه طلاب، مسجد تربتی های مشهد و مسجد جامع قوچان** را از جمله محل های استقرار ستاد پشتیبانی جنگ در خراسان رضوی طی دوران دفاع مقدس برشمرد که زنان در آنها نقش مهمی در بسته بندی وسایل مورد نیاز رزمندگان و انجام امور فرهنگی ایفا کردند.

استان گلستان

زنان گلستانی همچون سایر **شیر زنان ایران اسلامی** یا در پشت جبهه از همسران و فرزندان خود حمایت کرده و مایه دلگرمی آنان در خط مقدم بودند، یا مستقیم در مناطق جنگی حضور پیدا کردند. تصاویر زیر پنجره کوچکی از همت و تلاش زنان استان گلستان در دوران دفاع مقدس در پشت جبهه و در امر پشتیبانی جنگ می باشد.



استان لرستان



مردم لرستان جزو **اولین افرادی** بودند که با آغاز جنگ هشت ساله خود را به نقاط مرزی رساندند که این افراد با تربیت درست از دامان مادران انقلابی و دینی، تداوم انقلاب اسلامی را رقم زدند.
۴۸۳ زن شهید و ۳۹۱ زن جانباز از لرستان تقدیم کشور شده است که در تداوم انقلاب اسلامی تشریک مساعی کرده و حماسه آفریده اند.



استان قم

این شهر در دوران دفاع مقدس و دوران مبارزه برای پیروزی انقلاب اسلامی، ۱۳۰ زن شهید تقدیم انقلاب نموده است. درصد بالایی از این شهیدان مربوط به دوران دفاع مقدس و بمباران‌های دشمن بعثی در نقاط مختلف شهر است. بیشترین تعداد شهیدان مربوط به مناطق امامزاده ابراهیم (ع) و باجک در دوران دفاع مقدس می باشد.

۱۸ تن از این بانوان که معروف به «شهدای فاطمیه قم هستند»، در ایام فاطمیه سال ۶۵، در حالی که در مجلس روضه حضرت زهرا (س) شرکت کرده بودند، بر اثر بمباران هوایی دشمن بعثی به شهادت رسیدند.

۱۹۰ تن از زنان قم در دوران دفاع مقدس در ستاد پشتیبانی فعالیت می کردند؛ این زنان فعالیت‌هایی از جمله شستن لباس‌های رزمندگان، بافتن لباس گرم، جمع آوری آذوقه، لباس و تجهیزات اولیه داشتند.

تعدادی از بانوانی نیز به صورت مددکار و امدادگر پشت جبهه‌ها فعالیت داشتند، به طوری که برخی بانوان بیش از یک سال به دور از خانواده و پشت جبهه امداد رسانی می کردند.

شهید فخرالسادات کفاش حسینی از زنان شهید قم است که مبلغ و مبارز بوده که همسر و ۲ فرزندش نیز در دوران جنگ تحمیلی به شهادت رسیده‌اند.

شهید طیبه واعظی نیز از جمله بانوان مبارز قبل از پیروزی انقلاب است که علاوه بر خودش، همسر، برادر و خانم برادرشان در دوران مبارزه برای پیروزی انقلاب به شهادت رسیده‌اند.

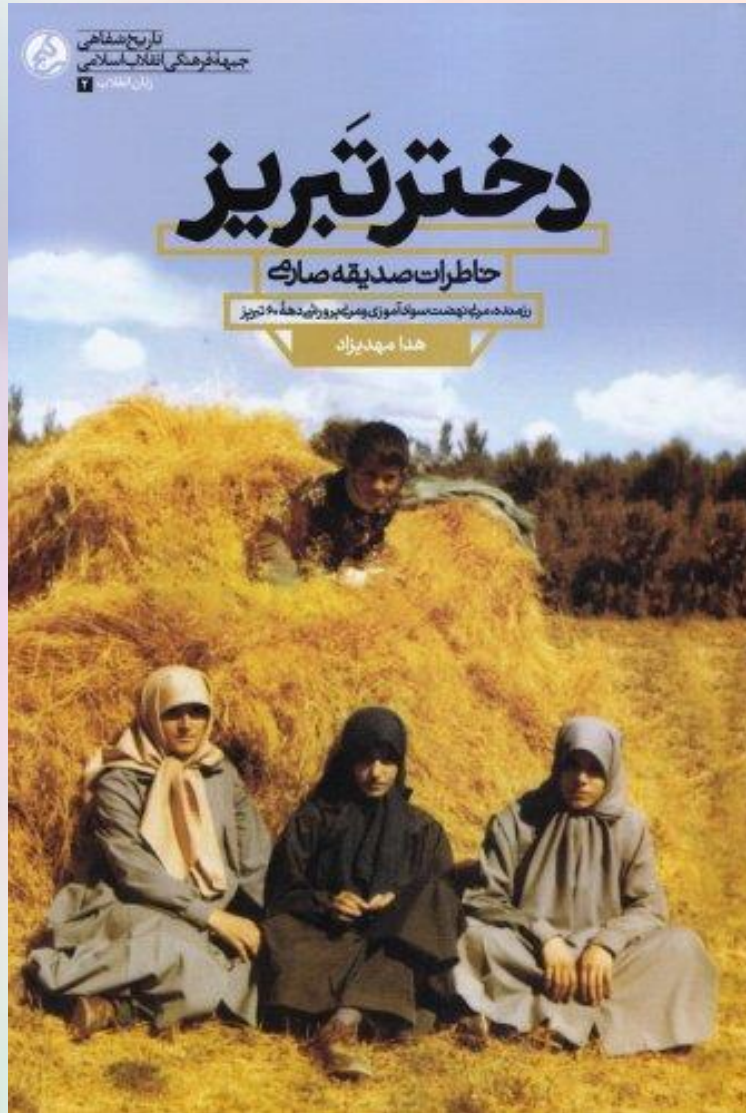
۸۴ نفر از بانوان قمی نیز در جنگ تحمیلی جانباز شده‌اند: زهرا الماسیان و فرشته چتر عنبری که از نویسندگان دوران دفاع مقدس بود، از جمله جانبازان این شهر می باشند.

استان آذربایجان شرقی

آذربایجان شرقی ۲۶۷ زن شهیده که از این تعداد ۳۸ نفر شهیده دبیرستان زینبیه و دبستان ثارالله میانه، یک شهیده در حرم رضوی و یک شهیده امر به معروف دارد.

صدیقه صارمی، یکی از زنان رزمنده تبریزی که به عنوان امدادگر و پرستار در عملیات های مختلف هشت سال دفاع مقدس حضور فعالی داشته است، نقش زنان در هشت سال دفاع مقدس را بسیار مهم و تاثیرگذار خوانده و ادامه می دهد: مهم ترین تاثیرگذاری زنان در دفاع مقدس نقش پشتیبانی آنها از جبهه های جنوب بود.

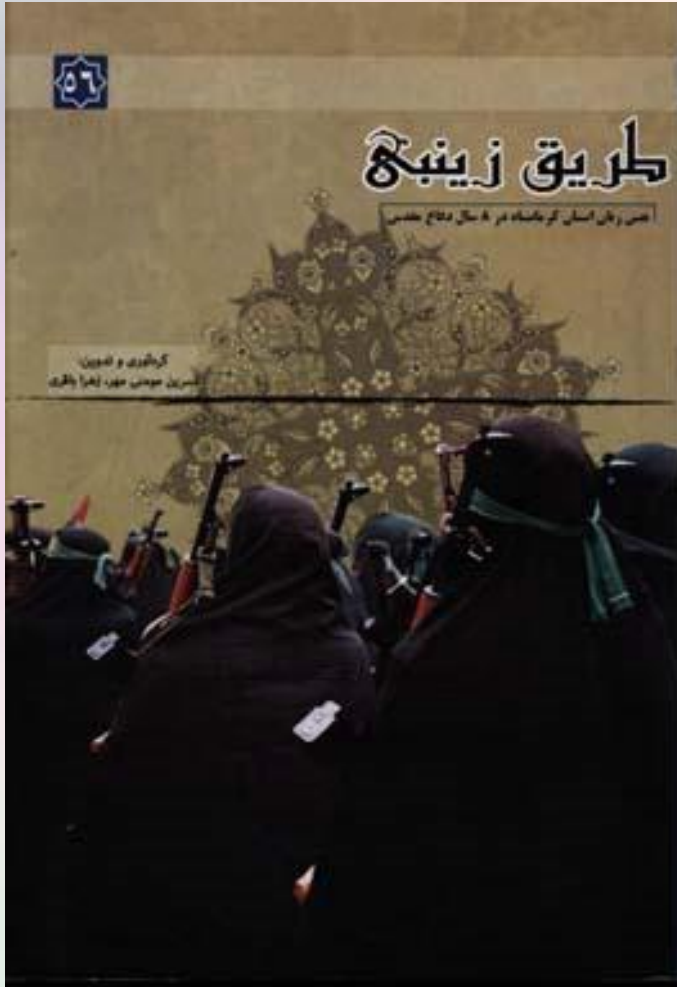
صارمی در رابطه با حضور زنان رزمنده از استان آذربایجان شرقی می گوید: ۲۰ رزمنده زن در دوران دفاع مقدس از تبریز به جبهه آمده بودند، من در اهواز بودم و داشتیم به بیمارستان مجروح می بردیم در خیابان روبه رو که سالن را آسایشگاه کرده بودند رزمنده های تبریزی را دیدم.



استان کرمانشاه

تقدیم ۸۵۰ زن شهیده، هزار و ۵۵۰ بانوی جانباز و ۷۵۰ شهید زیر ۱۵ سال از سندهای افتخار مردم این استان است، رتبه اول زنان جانباز کشور و دومین استان که بیشترین تعداد زنان شهیده را تقدیم انقلاب اسلامی کرده از آن کرمانشاه است.

«معصومه مرادی» جانباز ۷۰ درصد جنگ تحمیلی است، بانوی مقاومی است با اینکه همه بدنش از ترکش خمپاره لبریز است هنوز هم برای دفاع از آرمان ها حاضر است پای میدان بیاید و از این مرز و بوم دفاع کند. "در آن سالها برای شست و شوی بانوان شهیده به **غسالخانه** می رفتیم و با خانواده های آنان همدردی می کردم، سه شنبه هر هفته همراه با دیگر بسیجیان، آذوقه و وسایل امدادی را به مسجد و مدرسه محل تحویل می دادیم تا به جبهه ها ارسال شود."



استان کرمان

زنان استان کرمان تحت تاثیر فطرت انسانی، سنن ملی و آموزه‌های دینی در دوران دفاع مقدس به شیوه‌های مختلف ایفای نقش نموده‌اند.

در این استان ۵۲ زن رزمنده و بیش از ۱۵۰۰۰۰ نفر مادر رزمنده، ۶۱۲۵ نفر مادر یک شهید و ۲۵۷ نفر مادر دو شهید و همچنین ۶۰۱۵ نفر دختر شهید زندگی می‌کنند. آمار مادران و همسران جانبازان، بالای ۴۰۰۰۰ نفر است. و بر این تعداد باید آمار مادران و همسران آزادگان که رقمی بالغ بر ۲۶۰۰ نفر می‌شود را افزود.

آمار و ارقام فوق بیانگر نقش اساسی زنان استان کرمان در تامین نیروی انسانی جنگ می‌باشد، علاوه بر موارد فوق نقش زنان استان کرمان در پشت جبهه نیز قابل توجه و قابل است. بانوان استان کرمان با مشارکت در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با تمام وجود از اهداف جنگ و رزمندگان، حمایت و پشتیبانی کرده‌اند. به طور کلی بررسی نقش زنان استان کرمان در مناطق جنگی و بررسی فعالیتهای آنها در پشت جبهه‌ها همگی بیانگر تدین و توانمندی و استعدادهای شگرف زنان در شرایط بحرانی و امنیتی است. و این موارد بر وجود خصلتهای والای انسانی و اجتماعی زنان در دفاع از میهن اسلامی و ارزشهای دینی انگشت تایید می‌گذارند و همچنین نشان می‌دهد زنان برای کمک به هموعان خود از استعدادهای خدادادی فراوانی برخوردارند.

استان مازندران



فعالیت ۱۴ هزار زن مازندرانی در امر پشتیبانی از جنگ: این بانوان به صورت نامنظم در سال‌های دفاع مقدس دوشادوش مردان در امر جهاد فعالیت می‌کردند.

فعالیت ۵۴ ستاد، ۱۲۷ مقر، ۲۹ پایگاه و ۲ هزار و ۸۵ زن فعال: همچنین زنان مازندرانی با جمع آوری ۲۳۰ میلیون تن خوراکی، ۱۶۰ میلیون متر پوشاک و ۲۳۰ میلیون تن اقلام غیر خوراکی و حجم گسترده‌ای از ملزومات رزمندگان هشت سال دفاع مقدس، در سنگر پشتیبانی جنگ فعال بودند.

یکی از چهره‌های ماندگار سرکار خانم حاجیه زهرا عظیمی، همسر شهید اسماعیلی، اهل گلوگاه است که به زینب کربلای ایران ملقب شده است؛ که در طول سال‌های مقدس، داغ ده عزیز را به جان خریده است.

حماسه‌ی لشکر فرشتگان

1. حضور در خط مقدم
2. بسیج در پشت جبهه
3. حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس
4. رویدادهای شاخص
5. قله های افتخار
6. مقایسه تطبیقی

شهیده صدیقه رودباری



*شهیده صدیقه رودباری در حین آموزش اسلحه، در مرداد ۵۹، مورد **اصابت گلوله منافقین** واقع و ترور شد و **اولین زن شهیده جهاد سازندگی** است. او در هجدهم اسفند سال ۱۳۴۰ در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. روزهای نوجوانیش در سالهایی سپری شد که سرزمینمان در پیچ و تاب روزهای منتهی به پیروزی انقلاب بود. در آن روزها او خود را به به خیل عظیم و خروشان ملت می رساند و در تظاهرات شرکت می کرد و تا صبح نیز به مداوای مجروحان می پرداخت.

آنقدر فعال بود که در زمان درس و تحصیل بارها او را در پشت بام مدرسه و در حال فعالیتهای انقلابی می یافتند. انقلاب که شد در مدرسه شان انجمن اسلامی را راه انداخت و فعالیتهایش را منسجم تر کرد. ۵ خرداد سال ۵۹، از طرف جهاد سازندگی برای انجام فعالیتهای جهادی به شهر **بانه کردستان** اعزام شد. در بانه هر کاری که از دستش بر می آمد انجام می داد. در روستاهایی که پاکسازی می شدند، **کلاسهای عقیدتی و قرآن** برگزار می کرد. با توجه به شرایط بسیار سخت آن روزهای کردستان، دوشادوش پاسداران بانه فعالیت می کرد در حالی که هیچ گاه اظهار خستگی نکرد...

در سپاه بانه مسئول آموزش اسلحه به خانومها بود. علاوه بر آن اخبارات سنندج نیز محل فعالیت او به شمار می رفت. آنقدر فعال بود که یکی دوبار منافقین برایش پیغام فرستادند که "اگر دستمان به تو بیفتد، **پوستت را از کاه پر** می کنیم". خواهرش در آن روزها خواب دیده بود که اقایی نورانی وارد جمع می شود و صدیقه را صدا می کند و با خودش می برد. از حاضرین سوال کرده بودند که این آقا چه کسی بود که گفتمد ایشان امام زمان بودند. تعبیر این خواب را که پرسیدند گفتند این دختر سربازی اش در راه اسلام قبول می شود.

شهیده صدیقه رودباری



در روزهای حضورش در سپاه بانه، فرمانده اطلاعات سپاه بانه، شهید محمود خادمی کم کم به او علاقه مند شد. محمود که قبل از آن در جواب به دوستانش که پرسیده بودند که "چرا ازدواج نمی کنی؟" گفته بود: "هنوز همسری را که می خواهم برای خودم انتخاب کنم پیدا نکرده ام. من کسی را می خواهم که پا به پای من در تمام فراز و نشیب ها، حتی در جنگ با دشمن هم رزم من باشد و مرا در راه خدا یاری دهد..." ولی محمود بعد از آشنایی با صدیقه رودباری تصمیم خود را گرفت و همسر آینده خود را انتخاب کرد...

۲۸ مرداد سال ۵۹، روزی بود که صدیقه و دوستانش خسته از مداوای مجروحین و در حالی که پا به پای پاسداران دویده بودند، در اتاقی دور هم نشسته و استراحت می کردند. در همین هنگام دختری وارد جمع ۳ نفره شان شد. صدیقه او را می شناخت. گاهی او را در کتابخانه دیده بود. آن دختر به بهانه ای اسلحه صدیقه را برداشت و مستقیم گلوله ای به سینه اش شلیک کرد. پاسداران با شنیدن صدای شلیک گلوله به سرعت به سمت اتاق دویدند. محمود خادمی خود پیکر نیمه جان صدیقه را به بیمارستان رساند. او بیشتر از ۳ ساعت زنده ماند و بالاخره به آرزوی خود که شهادت بود رسید. همانطور که در آخرین تماس تلفنی اش با خانواده اظهار داشت که "هیچ گاه به این اندازه به شهادت نزدیک نبوده است..." پس از چند ساعت که از ان اتفاق دلخراش می گذشت، محمود با چهره ای غمگین و برافروخته به جمع سپاهیان برگشت و با حالت خاصی خبر شهادت او را اعلام کرد و در آن جمع اظهار داشت "بچه ها من هم دیگه عمری نخواهم داشت. شاید خواست خدا بود که عقد ما در دنیای دیگری بسته شود..." حدود ۲ ماه بعد، در ۱۴ مهر سال ۵۹، محمود خادمی فرمانده اطلاعات سپاه بانه در حالی که داوطلب شده بود که دوست بیمارشان را به بیمارستان برساند، ماشینش توسط ضد انقلاب مورد حمله قرار گرفت و به شهادت رسید.

شهیده صدیقه رودباری

دعای نیمه شب برای شهادت

مریم خواهر صدیقه که پنج سال از او کوچکتر است که می گفت شب ها چراغ اتاقش تا نیمه شب روشن بود، صبح که می رفتم می دیدم کتاب ها دورش ریخته و تمام حرف هایش را روی کاغذ آورده. اکثر شب ها **نماز شب** می خواند و هر شب بعد از نماز شب، ساعت ها با خدا راز و نیاز می کرد و از او شهادت می طلبید؛ و از من نیز می خواست که دعا کنم تا او شهید شود. ما اصلاً نمی دانستیم او طبع شعر هم دارد. تکه های جالب ادبی دارد که در مورد امام و انقلاب و شهادت است و این مسائل از اوایل انقلاب در فکر او بوده و از ابتدا هم به فکر شهادت بوده است.

نواختن سلی به گوش مأمور شاه

یک روز سربازان شاه به دبیرستان حمله کردند. فرمانده کلمات توهین آمیزی نسبت به امام بکار برد که مورد اعتراض صدیقه قرار گرفت و فرمانده با فریاد خواست که صاحب صدا خودش را معرفی کند. همه بچه ها دور صدیقه را گرفتند که شناخته نشود و همه اعلام کردند که من بودم؛ از جمله خود من. صدیقه با لبخند نگاه عمیقی به من انداخت و زیر لب گفت: « مبارک باشه انقلابی... » و در یک لحظه از میان جمعیت بیرون پرید و خودش را به فرمانده معرفی کرد. او شروع به فحاشی و توهین کرد که ناگهان صدای سلی که صدیقه به صورت او نواخت، مانند دیوار صوتی فضای دبیرستان را شکست! مأموران ریختند که صدیقه را بگیرند که جمعیت به هم ریخت و صدیقه درحالیکه دست من را گرفته بود شروع به دویدن کرد. من هم پا به پایش شروع به دویدن کردم؛ اما جلوی ناوایی ما را گرفتند و در کامیون ارتش انداختند. به دنبال دستگیری بقیه تظاهرکنندگان رفتند که ناگهان یکی از سربازها به ما گفت تا افسر نیامده از قسمت عقب فرار کنید. ما هم بیرون رفتیم و دویدیم که دبیرمان خانم زکی خانی که شاهد ماجرا بود، با ماشین خودش آمد دنبلمان و ما را از معرکه نجات داد.



شهیده شهناز حاجی شاه



*شهیده شهناز حاجی شاه **نخستین زن شهیده خرمشهر** است. او در سال ۱۳۳۶ در خرمشهر به دنیا آمد و فرزند سوم خانواده بود. تحصیلاتش را تا دیپلم ادامه داد اما در کنار تحصیل سعی می کرد خیلی چیزها را یاد بگیرد. به گفته خانواده اش نسبت به زمان خودش خیلی جلوتر بود. **گواهینامه** رانندگی داشت و بسیار عالی رانندگی می کرد، در حالی که آن زمان در خرمشهر و شهرستانهای دیگر زن ها چندان نمی توانستند سراغ این کار بروند. تایپ فارسی و لاتین را بسیار خوب می دانست و حتی **یک لحظه از زندگی و فرصت هایش را بیهوده از دست نمی داد**. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و زمانی که هنوز نهضت سوادآموزی تشکیل نشده بود. شهناز همراه چند نفر دیگر گروهی را تشکیل دادند و به روستاها می رفتند و به بچ ها درس می دادند.

تا اینکه ۳۱ شهریور ۵۹ جنگ آغاز شد. خانواده آنها مانند بسیاری از خانواده های خرمشهری از این شهر رفتند. به گفته خواهر شهید آنها هم به اهواز رفتند اما شهناز نتوانست از شهر دور بماند و دوست داشت در دفاع از شهر و کشور شرکت کند و به کمک دوستانش برود که در خرمشهر مانده بودند. او همراه دیگران با تمام توان سعی داشت از شهر دفاع کند تا هشتم مهر رسید. از شیراز، کامیونی برای جبهه خرمشهر بار آورده بود و می خواست آنها را در مدرسه ای خالی کند. دخترها منتظر آمدن مردها نشدند و خودشان دست به کار می شوند تا بار کامیون را خالی کنند. زمانی که مشغول کار بودند که دیدند سر فلکه گل فروشی، عراقی ها یکی از خانه ها را با خمپاره زدند. شهناز و دوستانش به طرف خانه دویدند تا اگر کسی آنجا هست، او را بیرون بیاورند. همان زمان خمپاره دیگری به زمین خورد و منفجر شد و شهناز حاجی شاه در حین کمک رسانی به مجروحین جهاد سازندگی خرمشهر با خمپاره دشمن بعضی به شهادت رسید. نحوه به خاک سپردن شهناز داستان تلخی دارد؛ شهناز در گلزار شهدای خرمشهر به خاک سپرده شد اما آنقدر شهر ناامن بود که فقط **۵ نفر** در تشییع او حضور داشتند و بی آنکه پدرش حضور داشته باشد توسط مادر و برادرهایش به خاک سپرده شد. برادرها با دست روی یک سنگ نام شهناز را کردند و بعدها با همین نشانه ها بود که خانواده توانستند مزار او را پیدا کنند.

فهیمة سیاری



شهیده سیاری، اول خرداد سال ۱۳۳۹ در تهران به دنیا آمد. دوره تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در تهران سپری کرد و سپس به همراه خانواده به **زنجان** رفت.

در سال ۵۷ از دبیرستان آذر زنجان در رشته ریاضی فیزیک فارغ التحصیل شد. وی در سالهای ۵۶ و ۵۷ که کشور در تبوتاب انقلاب بود، جذب **پایگاه مسجد حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف زنجان** گردید و در آنجا توسط بزرگانی چون **آیت الله مشکینی و آقای رضوانی** از وجود حوزه علمیه خواهران در قم آگاه شد، لذا در سال ۱۳۵۷ تصمیم گرفت برای تحصیل علوم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم **عازم قم** شود.

او دو سال در **مکتب توحید** و در **مدرسه علیمه شهید قدوسی** از خرمین معارف دینی خوشه برچید. پس از پیروزی انقلاب، که غرب کشور، به ویژه **کردستان** عرصه تاخت و تاز **گروهک های معاند** و **خطر نفوذ مکاتب و فرهنگ های الحادی** در میان **نوجوانان**، قرار گرفت. وی در ۶ آذر سال ۱۳۵۹ کوله بار سفرش را بست و به همراه یکی از **یارانش**، راهی شهر **بانه** شد تا بلکه بتواند با آموزش های صحیح دینی در راستای **آگاهی بخشی به فرزندان مظلوم آن سرزمین**، گام هایی را بردارد. خانم سیاری به همراه سه بانوی دیگر که قصد سفر به شهر سقز را داشتند موقع عبور از منطقه **دیواندره** در تاریخ ۱۲ آذر ماشین حامل آنان مورد حمله قرار گرفت و به درجه شهادت نایل آمد.

فهمه سیاری

از نکات برگزیده:

از بی بندوباری **بیزار بود**. حجاب و حیای بالایی داشت. "بدم می آید از دخترهایی که بین راه معطل می کنند تا مدرسه پسرانه تعطیل شود و همدیگر را ببینند". روزی که قرار بود **فرح**، برای بازدید به مدرسه شان برود، توی دفترچه اش نوشته بود: "گفته اند هر کس **حجابش را بر ندارد** یاد مراسم شرکت نکند، از انضباطش کم می شود یا او را اخراج می کنند. با این حال من به هیچ قیمتی در این مراسم **شرکت نخواهم کرد**. حتی اگر مرا **اخراج** کنند."

راوی مادر شهید:

قبل از پیروزی انقلاب و روزهای نزدیک به موفقیت انقلاب بود که در زنجان **مردها** راهپیمایی می کردند ولی هیچ کدام از **خانمها در راهپیمایی شرکت نمی کردند**. در چهار راه نزدیک مسجد ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنجان بودیم. فهمه به من گفت: بیا ما هم برویم در راهپیمایی شرکت کنیم. من **مخالفت** کردم و **گفتم: هیچ زنی در راهپیمایی شرکت نمی کند**. او گفت: در شهرهای دیگر زنها هم در راهپیمایی شرکت می کنند. اگر ما **راه را باز کنیم**، بقیه دنبال ما می آیند. هم من و هم چند تن از خواهران **خجالت** می کشیدیم و **اگر اه** داشتیم که **پرچم** را برداریم. بالاخره فهمه پرچم را برداشت و **جلو افتاد**، وقتی کمی حرکت کردیم. دیدیم **سیل عظیمی از جمعیت پشت سرمان به راه افتاده**. و فهمه موفق شد **اولین راهپیمایی خانمها** را در زنجان به راه بیندازد.

زهرا حسینی راوی کتاب دا



با آغاز جنگ، زهرا حسینی که در آن هنگام دختری ۱۷ ساله بود، خود را در وسط ماجرا یافت. همین که اعلام کردند **پیکرهای شهدا در گورستان روی زمین مانده است**، به **یاری غسالان** شتافت و با **شهامت و مقاومت روحی کم‌نظیری** در **کار غسل و کفن و دفن** شرکت کرد. به کارکنان گورستان غذا رساند، مردم را برای این کار **بسیج** کرد، امدادگری آموخت و در هر کاری که پیش می‌آمد، از امدادگری، زخم‌بندی، حمل مجروحان، تعمیر و آماده‌سازی اسلحه، پخت و پز و توزیع امکانات فعالیت داشت. تنها هدفش این بود که مفید باشد و به مردم خدمتی بکند. پدر و برادرش در جنگ خرمشهر شهید شدند و او با دست خود آنان را در گور نهاد. خواهر کوچک‌ترش را در کارها شرکت داد. در جریان دفاع از خرمشهر مجروح شد و **ترکشی در نخاع** او جای گرفت که پس از آن همیشه با اوست و ناگزیر از تحمل عوارض آن است. با این حال، او از پای نشست و پیوسته کوشید تا در خدمت جبهه و جنگ یا مردم جنگ‌زده باشد.

شهیده ناهید فاتحی کرجو



شهیده ناهید فاتحی کرجو در چهارم تیر سال ۱۳۴۴ در شهر سنندج به دنیا آمد. **عشق به عبادت در سنین کم** از ویژگی‌های منحصر به فرد ناهید بود. آن قدر در محراب عبادت با خدا راز و نیاز می‌کرد و لذت می‌برد که به پدرش گفت: «اگر از چیزی ناراحت و دلتنگ باشم و گریه کنم، چشمانم سرخ می‌شود و سرم درد می‌گیرد؛ اما وقتی با خدا راز و نیاز و گریه می‌کنم، نه تنها خستگی و سردرد و ناراحتی جسمی احساس نمی‌کنم، بلکه سبک‌تر و آرام‌تر می‌شوم». با شروع حرکات‌های انقلابی مردم ایران، ناهید هم به سیل خروشان انقلابیون پیوست و با شرکت در **راهپیمایی‌های ضد طاغوت**، در جرگه **دختران مبارز کردستان** قرار گرفت. روزی با دوستانش به قصد شرکت در تظاهرات علیه رژیم شاه به خیابان‌های اصلی شهر رفت. لحظاتی از شروع این خیزش مردمی نگذشته بود که ماموران شاه به مردم حمله کردند. آنها ناهید را هم شناسایی کرده بودند و قصد دستگیری او را داشتند که با کمک مردم از چنگال دژخیمان فرار کرد. برادرش می‌گوید: «آن شب ناهید از درد نمی‌توانست درست روی پایش بایستد، پشتش بر اثر ضربات ناشی از **اصابت باتوم** کبود شده بود».

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و شروع شرارت‌های ضدانقلاب در مناطق مختلف کردستان، ناهید که تازه پا به **دوران نوجوانی** گذاشته بود، همکاری‌اش را با **ارتش و سپاه** آغاز کرد. شروع این همکاری، خشم ضد انقلاب به‌ویژه گروهک «**کومله**» را که زخم‌خورده فعالیت‌های انقلابی این نوجوان و سایر دوستانش بود، برانگیخت. اوایل زمستان سال ۱۳۶۰ بود که ناهید به شدت بیمار شد و برای مداوا به درمانگاهی در میدان مرکزی شهر سنندج مراجعه کرد. اما با دسیسه گروهی ضد انقلاب، به جرم همکاری با سپاه و حمایت از آرمان‌های انقلاب اسلامی و ولایت‌پذیری امام خمینی رحمه الله **ربوده** شد. ۱۱ ماه از ربوده‌شدن ناهید می‌گذشت که **پیکر مجروح و بی‌جان و کبودش** را با **سری شکسته** و **تراشیده** در سنگلاخ‌های اطراف روستای «هشمیز» پیدا کردند. پیکر این شهیده که بر اثر **شکنجه‌های بسیار**، به **سمیه کردستان** شهرت یافته بود، پس از انتقال به تهران، در بهشت زهرا به خاک سپردند.

فرنگیس حیدرپور

روایت دلیری‌های فرنگیس حیدرپور، **شیرزن** خطه گیلانغرب، از برش‌های به یادگار مانده فصل مقاومت زن ایرانی در برابر مهاجمان بعثی است؛ روایتی بکر که در این سال‌ها دهان به دهان چرخیده و حتی به کتاب‌ها و فیلم‌ها -حتی به زبان‌های دیگر- راه یافته است. مصادف شدن با ایام آغاز تحمیل ۸ ساله جنگ و ویرانی به ایران عزیز ما دلیلی شد تا یادی از فرنگیس کنیم.

سال ۱۳۵۹ و آغاز جنگ تحمیلی بود و فرنگیس حیدرپور **۱۸ سال** بیشتر نداشت که به همراه خانواده و قوم و خویشش راهی کوه‌های اطراف روستای گورسفید شده بود. از شر نیروهای دشمن به کوهستان پناه برده بودند. آذوقه‌شان ته کشیده بود و نداشتن چیزی برای خوردن، زنده ماندن را برای‌شان بسیار سخت کرده بود به همین خاطر به همراه برادر و پدرش به روستا بازگشتند تا به هر ترتیبی شده برای باقی اعضای خانواده که در کوه سکنی گزیده بودند، آذوقه تهیه کنند.

فرنگیس که در آن زمان هجده سال داشت، شب هنگام همراه برادر و پدرش برای تهیه غذا به روستا باز می‌گردند. اما در طول راه، پدر و برادر فرنگیس ضمن درگیری با سربازان عراقی کشته می‌شوند و فرنگیس در پی برخورد با دو سرباز عراقی، **بدون داشتن سلاح گرم**، با تبر پدرش با سربازان درگیر شده، **یکی را کشته** و دیگری را با تمام تجهیزات جنگی **اسیر** می‌کند و به مقر فرماندهی ارتش ایران تحویل می‌دهد.

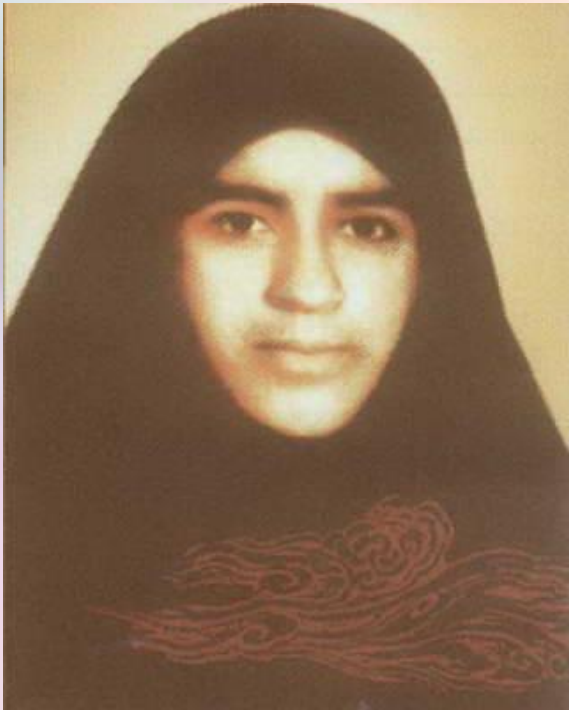


شهیده نسرین افضل

شهیده «نسرین افضل» در سال ۱۳۳۸ در شیراز متولد شد. وی پس از طی دوران تحصیلات ابتدایی و ورود به دبیرستان، بر بسیاری از نابسامانی‌ها در رژیم شاه، **خردمندانه اعتراض** کرد و بر **نامشروع بودن** حکومت وقت خروش برداشت تا آنجا که یک بار نیروهای امنیتی او را تحت تعقیب قرار دادند. وی پس از اخذ دیپلم و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی، با روحی سرشار از پیوستگی به درگاه احدیت، کمر به خدمت خلق خدا بست و قدرت خویش را صرف خدمت در کمیته امداد، کمیته انقلاب اسلامی، سپاه و جهاد سازندگی کرد. او **مطلوب خود** را در **جهاد سازندگی** یافت و با خدمت به محروم‌ترین قشر جامعه، به دنبال کسب قرب به پروردگار بود. در آغاز سال ۱۳۶۰، نسرین از **فقر فرهنگی شدید کردستان** آگاه شد و با برادرش احمد افضل (مفقودالاثر) در مورد رفتن به آنجا مشورت کرد و در همان زمان بود که جهاد اعلام کرد که برای رشد هرچه بیشتر فرهنگی در کردستان، به بانوان احتیاج است. نسرین افضل پس از مشورت با علمای شهر راهی کردستان شد. چیزی نگذشت که گوهر وجود وقف الهی شده نسرین افضل بر همه نمایان شد و همه ارگان‌ها سعی کردند از فضایلش بهره ببرند و افضل تا آنجا که توان داشت ارگان‌های ضعیف و مردم محروم آنجا را توان الهی بخشید. وی حتی وقت استراحت شبانه خویش را در فرمانداری و برای **تقسیم کردن کوپن‌های مردم مهاباد** صرف کرد. بعضی اوقات تا نیمه‌های شب با وجود خطرهای فراوان آن شهر و حضور ضد انقلاب در آن، برای آموزگاران متعهد آن دیار جلسه می‌گذاشت. وی در نخستین روزهای بهار سال ۱۳۶۱ با یکی از جوانان مجاهد شاغل در سپاه، ازدواج کرد و تابستان همان سال، در شامگاه هنگامی که از مراسمی به منزل باز می‌گشت سوار خودرویی شد؛ اما در مسیر به **کمین عوامل ضد انقلاب** افتاد و در آن جمع، تنها، شهیده نسرین افضل **مورد اصابت گلوله دشمن** قرار گرفت و در ۲۳ سالگی به شهادت رسید.

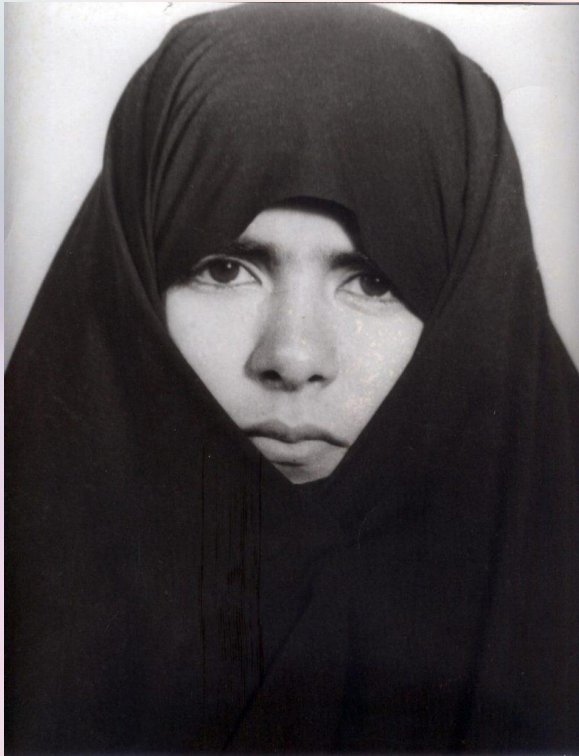


شهیده سیده طاهره هاشمی



سیده طاهره هاشمی در اول خرداد سال ۱۳۴۶ در روستای شهید محله شهرستان آمل متولد شد. وی با وجود سن کم، از نبوغ و ذوق سرشار هنری در آفرینش آثار نوشتاری و تجسمی بهره‌مند بود. او دختری صبور و از خود گذشته بود و در عین حال همواره نظر انتقادی خود را با صراحت با معلمان در میان می‌گذاشت و ترسی از بیان حقایق نداشت. در جریان پیروزی انقلاب، با اینکه بیش از ۱۰ سال نداشت همواره با خانواده خود همچون سایر اقشار مردم در بیشتر تظاهرات‌ها شرکت می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب، با پیوستن به انجمن اسلامی مدرسه و انجمن اسلامی شهید محله، در تداوم انقلاب اسلامی کوشید. وی سعی داشت دوستان و آشنایان خود را با اسلام آشنا سازد و خود نیز آنچه را که می‌گفت عمل می‌کرد. وی روزهای دوشنبه و پنجشنبه هر هفته را روزه می‌گرفت. سیده طاهره هاشمی سرانجام در ششم بهمن سال ۱۳۶۰ در حال جمع‌آوری دارو و غذا برای رزمندگان اسلام، که با هدف مقابله با عوامل ضد انقلاب در شهر مستقر بودند، مورد اصابت گلوله عناصر ضد انقلاب قرار گرفت و در ۱۴ سالگی به شهادت رسید.

شهیده مریم فرهانیان



مریم فرهانیان در ۲۴ دی ۱۳۴۲ در آبادان متولد شد. وی از ۱۴ سالگی همراه با برادرش، شهید مهدی فرهانیان، با **درک صحیح** از وضعیت حاکم بر کشور و نیز **ماهیت استکبار جهانی** امپریالیسم، مبارزات خود را علیه رژیم ستم‌شاهی آغاز کرد و با اوج‌گیری مبارزات مردم در جریان انقلاب اسلامی، در **تظاهرات و راهپیمایی‌های مردمی** علیه حکومت طاغوت شرکت جست. با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و تشکیل سپاه پاسداران، به جمع این خیل عاشق پیوست و دوره‌های آموزشی را با موفقیت به پایان رساند. شهیده مریم فرهانیان با آغاز جنگ تحمیلی، در آبادان ماند و از **۱۷ سالگی** در بیمارستان امام خمینی رحمه الله آبادان مشغول **امدادگری** شد. وی از آن پس در بسیاری از عملیات‌ها از جمله شکست حصر آبادان و آزادسازی خرمشهر حضوری فعال و چشمگیر داشت و به مدت سه سال به کار امدادگری و پرستاری از مجروحین جنگ در بیمارستان‌های مختلف آبادان ادامه داد که در این مدت یک بار به شدت زخمی شد و به اجبار در بیمارستان بستری شد. شهیده مریم فرهانیان سرانجام در ۱۳ مرداد ۱۳۶۳ بر اثر **اصابت خمپاره دشمن** در ۲۱ سالگی به شهادت رسید و در گلزار شهدای آبادان به خاک سپرده شد.

فاطمه سادات نواب صفوی

فاطمه سادات نواب صفوی، فرزند شهید سید مجتبی نواب صفوی، رهبر جمعیت فدائیان اسلام، در زمان شهادت پدر، ۵ ساله بود. فاطمه سادات **تشنه علم** بود، اما به دلیل ممانعت رژیم طاغوت از ورود او به دانشگاه، به خارج از کشور مهاجرت کرد و موفق به اخذ مدرک مهندسی کامپیوتر شد. وی در سال ۱۳۵۷ و همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت و سپس برای **یاری مردم لبنان** به آن کشور کوچید و در اغلب **فعالیت های چریکی**، در کنار شهید دکتر چمران فعالیت می کرد. ایشان **تنها زنی** بود که در **عملیات بیت المقدس** و **آزادی خرمشهر** حضور داشت. وی یکی از **عکاسان دوران دفاع مقدس** بوده و اکنون مسئول موسسه فرهنگی شهید نواب صفوی است.



«خانم فاطمه نواب صفوی، نوه شهید نواب صفوی، به عنوان **دیده بان** به طرف بهمن شیر رفته بود. او با **اطلاعات مؤثر و مفیدی** که از **موقعیت دشمن** می داد، در موفقیت عملیات نقش تعیین کننده ای را ایفا کرد. در آخرین دیدار او را در حالی دیدم که **پیکر شهیدی** را با خود حمل می کرد. معلوم شد که از یک **عملیات موفق چریکی** باز می گردد.»

قدم‌خیر محمدی (دختر شینا)

قدم‌خیر محمدی کنعان در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۱ در روستای قایش رزن همدان متولد شد. وی در سال ۱۳۵۶ و در ۱۵ سالگی با **ستار (صمد) ابراهیمی** هژیر ازدواج کرد و صاحب **پنج فرزند** شد. اما در ۲۴ سالگی همسرش را در جنگ از دست می‌دهد و **مسئولیت بزرگ کردن کودکانش را به تنهایی** به عهده می‌گیرد. این بانوی ارجمند پس از گفتن خاطراتش، پس از گذراندن **زندگی سخت و پراکندگی**، به خاطر حضور همسرش در جبهه‌های جنگ تحمیلی، در ۱۷ دی ۱۳۸۸ بدون این که انتشار کتاب خاطراتش را ببیند، در ۴۷ سالگی به دیدار همسرش شتافت. وی از میان ما رفت اما برای ابد یک سخنگو بنام دختر شینا از خود باقی گذاشت که زندگی در دل جنگ را برای ما تصویر کرده است. کتاب «دختر شینا» روایت خاطرات قدم‌خیر محمدی کنعان، در کمتر از ۳ ماه از انتشار به چاپ هفتم رسید.



صبح وطن خواه

صبح وطن خواه از زنان **امدادگر فعال** در شهرهای آبادان و خرمشهر است که در ماجرای اشغال خرمشهر و همچنین مقاومت مردمی در مقابل اشغال، نقش آفرینی فراوانی داشته است. به عقیده فاطمه دوست کامی صبح دختری با روحیه‌ای **پرشش‌گر** که اسلام و انقلاب اسلامی را مرحله به مرحله جست و جو کرده و به شناخت و البته **یقین** رسیده است. او با حجاب بود نه به این دلیل که در خانواده‌ای مذهبی متولد شده، مرید امام بود نه به خاطر اینکه جو غالب سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب و بعد آن اینگونه می‌طلبید؛ **مدافع شهرش** بود نه به این علت که سرپناهی نداشت و به ناچار در خرمشهر مانده و از آن دفاع کرده بود. همانطور که در این کتاب خواهید خواند، صبح وطن خواه نماینده‌ای است از نسل انقلابی آن سال‌ها، با آگاهی و بصیرت مسیر زندگی و عقیده‌اش را انتخاب کرد و پای تمام سختی‌ها و مشکلاتش ماند.

«بعضی از شهدا با دهان و چشم نیمه‌باز و **مشت گره‌کرده** بودند. واقعاً حالتشان طوری بود که احساس می‌کردی **الله اکبر گویان** از دنیا رفته‌اند. ظاهر بعضی‌ها هم خیلی وحشتناک شده بود. بدن‌هایشان بدون خونریزی یا زخم، به طرز عجیبی به **هم پیچیده شده و تاب** برداشته بود! این اولین باری بود که چنین چیزی می‌دیدم. معلوم نبود در اثر چه اتفاقی صورت و بدن آنها به این روز افتاده است. انگار نه انگار که **استخوانی** در بدنشان وجود داشته. درست مثل یک تکه پارچه در خودشان گره خورده بودند. نه صورت جای خودش بود نه سینه و نه دست و پا. از لباس‌هایی که تن جنازه‌ها بود، معلوم بود بیشترشان افراد **فقیری** بودند که از سر بی‌کسی و بی‌پشت و پناهی توی شهر مانده و جایی نرفته بودند. جنس لباس زن‌ها بیشتر از پارچه ارزان کودری بود. دست و پای اکثرشان هم به خاطر کار در مزرعه و زمین کشاورزی کِبره بسته بود.



امینه وهاب زاده



امینه وهاب زاده در سال ۱۳۲۱ در شهر **کاظمین عراق** به دنیا آمد. وی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به جرم **پخش اعلامیه‌های امام خمینی**، توسط استخبارات عراق دستگیر و **به دستور صدام حسین**، رئیس جمهور عراق، به ایران **تبعید** شد. وقتی وهاب زاده وارد ایران شد، به دلیل سوابق انقلابی‌اش در کشور عراق، **تحت تعقیب ساواک** قرار گرفت و مدتی بعد، به دنبال فعالیت‌های سیاسی و پخش اعلامیه‌های امام، دستگیر و **تحت شکنجه‌های سخت** قرار گرفت. وی همزمان با ورود امام خمینی به ایران و پیروزی انقلاب، به همراه جمع زیادی از فعالان سیاسی و انقلابی از زندان آزاد شد.

با آغاز جنگ تحمیلی، وهاب زاده که از **۱۶ سالگی آموزش‌های نظامی** را فرا گرفته بود، رهسپار میدان‌های نبرد شد. وی از جمله **چریک‌هایی** است که در جبهه به **شکار تانک** می‌رفت و خودش هم **راننده تانک** بود. امینه وهاب زاده بانوی آرپی جی زن دفاع مقدس، **با شهیدان همت، حسن باقری، جهان آرا، عبدالرضا موسوی و صیاد شیرازی هم‌رزم بود و هفت بار مجروح شده و جانباز ۷۰ درصد** دفاع مقدس است. او آخرین بار در عملیات والفجر یک بر اثر انفجار **گاز خردل شیمیایی** شده و سال‌هاست که **کپسول اکسیژن، هم‌رزم و همراه** او است. او می‌گوید: وقتی در جزیره مجنون شیمیایی شدم، فریاد می‌زدم و کمک می‌خواستم. تصور می‌کردم همه صدایم را می‌شنوند، اما گویا در اثر استنشاق گاز شیمیایی، هیچ صدایی از حنجره‌ام خارج نمی‌شد.

شهید میترا کمایی

زینب کمایی در خرداد ماه سال ۱۳۴۶ در شهر آبادان به دنیا آمد. مادرش زنی **دل آگاه** و علاقه مند به قرآن و اهل بیت به خصوص امام حسین (ع) و حضرت زینب (س) بود. پدر او نیز **کارگر پالایشگاه نفت** آبادان بود و با دسترنج اندک کارگری خود **خانواده نه نفره اش** را سرپرستی می کرد.

زینب دوران دبستان و دو سال از دوره راهنمایی را در آبادان سپری کرد و از کلاس سوم دبستان تحت تأثیر تربیت آگاهانه مادر و شرکت در **جلسات قرآن** حجاب اسلامی را انتخاب کرد. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مدرسه راهنمایی و مسجد محله به فعالیت های فرهنگی و تربیتی مشغول شد. زینب **علاقه زیادی** به رهبر انقلاب **حضرت امام خمینی** داشت. گرایش به دیدگاه های حضرت امام **تأثیر عمیقی** در نوع نگاه زینب به زندگی و ادامه فعالیت هایش بر جای گذاشت.

با شروع جنگ تحمیلی در سال ۱۳۵۹ زینب به همراه خانواده مجبور به ترک شهر و دیار کودکی اش شد. پس از مهاجرت به اصفهان و سپس شاهین شهر اصفهان او در سایه حمایت های مادرش به فعالیت های فرهنگی از جمله شرکت در **کلاس های اعتقادی جامعه زنان** و عضویت در بسیج و فعالیت های پرورشی و تربیتی دبیرستان ۲۲ بهمن شاهین شهر پرداخت. در این زمان **چهار عضو** خانواده کمایی در جبهه مشغول به خدمت بودند. به دلیل فعالیت های مستمر زینب و **تلاش های بی وقفه** اش جهت تغییر وضعیت فرهنگی شاهین شهر / پس از گذشت شش ماه از حضورش در این شهر هدف **سازمان منافقین** قرار گرفت و در شب اول فروردین سال ۱۳۶۱ در راه بازگشت از مسجد تا خانه توسط اعضای این گروه **ربوده** و به شهادت رسید و پیکر پاکش پس از سه روز جستجوی نیروهای امنیتی و خانواده کشف گردید. منافقین در طی ارسال نامه و تماس تلفنی مسئولیت ترور زینب را برعهده گرفتند. زینب **چهارده ساله** و دانش آموز سال اول دبیرستان در سال ترور کور منافقین به شکل **مظلومانه** ای به شهادت رسید و همراه با شهدای فتح المبین در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپرده شد.



مینا کمائی

«مینا کمایی» یکی از **امدادگران** دوران هشت سال دفاع مقدس است. او زنی آبادانی از **روزهای آتش و بمباران** است و درباره چگونگی راضی کردن خانواده‌اش برای حضور در جبهه توضیح می‌دهد: پذیرش اینکه به عنوان امدادگر در آبادان بمانم برای خانواده کمی مشکل بود اما از آنجایی که **خواهرم «زینب»** که به دست **منافقین** شهید شده بود، حضور برادرانم در جبهه و مقاومت و پافشاریم سبب شد تا خانواده با این تصمیم من موافقت کنند. در نتیجه از ابتدای آغاز جنگ تا سال ۱۳۶۴ در مناطق عملیاتی و بیمارستانها همراه تنی چند از دوستانم، در بیمارستان امام خمینی شرکت نفت، آموزش امدادگری می‌کرد و بسیج خواهران آبادان را تاسیس کرد. وی با شجاعت تمام **در روزهایی که آبادان خالی از سکنه می‌شد، در این شهر ماند** و کار امدادرسانی به مجروحان را انجام داد. از هر آن‌چه تجربه کرده، گفته، تا ماندگار شود. ایشان با تعدادی از دوستانش برای کمک به مجروحین وارد **بیمارستان «شرکت نفت»** آبادان شدند. عراق از موقعیت «سلمچه» به سمت آبادان در حال پیشروی بود تا اینکه خانواده اش آبادان را ترک کردند. اما او و خواهر بزرگش «مهری» در خوابگاه بیمارستان شرکت نفت ماندند. تعداد خواهرانی که در آنجا به سر می‌بردند حدود **۲۰ نفر** بودند و در هر قسمت که اعلام نیاز می‌شد از طرف سپاه و هلال احمر برای کمک حضور می‌یافتند. خانم کمائی در «عملیات فتح المبین» به بیمارستان «شهدای شوش» در شهرستان شوش اعزام شد و از آنجایی که **بخیه زدن، رگ‌گیری و کمکهای اولیه** را از قبل میدانست هر یک از آنها در بخشهای مختلف این بیمارستان مشغول انجام کارها شدند. مجروحین آنقدر زیاد می‌شدند که گاهی تا سه شب نمی‌خوابیدند. **کتاب «دختران ا. پی. دی»** خاطرات خانم مینا کمایی است که روزهای پر تلاطم دوران دفاع مقدس را روایت می‌کند و حالا برای پنجمین بار تجدید چاپ شده است. نثر کتاب ساده است. شبیه به کلام واقعی که انگار خواننده دارد همراه با خاطره‌گو در خیابان‌های آبادان راه می‌رود. خواننده با راوی به فضای قبل از انقلاب و روزهای مدرسه‌اش می‌رود. در خیابان‌های آبادان تظاهرات می‌کند. با اردوهای جهادی به روستاها سرک می‌کشد. امدادگر می‌شود و مدام بین بیمارستان و خوابگاه در کوچ و نوسان است.



خدیجه میرشکار



خدیجه میرشکار **اولین زن اسیر ایرانی** است. او به همراه همسرش، **حبیب شریفی**، **فرمانده وقت سپاه سوسنگرد** و **اولین فرمانده شهید جنگ**، هشت روز پس از آغاز جنگ تحمیلی، در روز هفتم مهر ۱۳۵۹ به اسارت نیروهای بعثی درآمد و دو سال در زندان‌های عراق اسیر بود. خدیجه، **استخبارات عراق**، **سلول انفرادی**، **زندان موصل** و سختی‌های آن را در دوران اسارت تجربه کرده است. اسارت شهید تندگویان، شکنجه‌های وحشیانه اسرا، سربازان شیعه عراقی، زنان اسیر ایرانی که به همراه خانواده‌هایشان به اسارت درآمده بودند بخشی از خاطرات او از آن دوران است. وی درباره آن زمان می‌گوید: در دوران اسارت، صلیب سرخ تشخیص داد که خون من کم شده و احتیاج به عمل جراحی دارم و چون تحمل عمل جراحی بدون مراقبت در عراق را ندارم باید نزد خانواده باشم و بنابراین باید مبادله شوم و به ایران برگردم. صلیب سرخ آنها را مجبور کرد تا من و چند زن ایرانی را آزاد کنند و به ایران برگردانند. هواپیمای صلیب سرخ مرا از بغداد به قبرس برد. آنجا سوار هواپیمای دیگری شدیم و همراه نمایندگان صلیب سرخ به ایران برگشتیم. بهار سال ۶۱، خدیجه آزاد شد و به ایران بازگشت. اما تنها. همسرش حبیب همراهش نبود. **همسر ایشان اولین فرمانده شهید جنگ** است. (فرمانده سپاه دشت آزادگان) که در ۷ مهرماه سال ۵۹ به شهادت رسید.

سیده مریم امجد

مریم رزمنده‌ای دلیر و شجاع بود که در سن ۱۷ سالگی، تنها زن مسلح و خدمه توپ ۱۰۶ م م به حساب می‌آمد. سیده مریم امجد از جمله زنانی است که خود در تمام صحنه‌های نبرد حق علیه باطل حضور داشته و پس از **تحمل سال‌ها درد جانبازی** به فیض شهادت نایل آمده است. مریم امجد و تعدادی از خواهران خرمشهری، به‌عنوان نیروی بسیج و در قالب پاسدار ذخیره، **آموزش نظامی کوتاه مدتی** دیده و سازمان‌دهی شده بودند. وی می‌گوید: قبل از شروع جنگ، درگیری‌هایی با برخی قومیت‌ها داشتیم؛ به همین دلیل، دختران خرمشهری سازمان‌دهی شده و آموزش ۱۵ روزه فشرده‌ای هم در زمینه‌های مختلف از جمله کار با سلاح‌های سبک دیده بودند. خانم امجد در خرمشهر مسئول تقسیم سلاح بود و تقریباً تنها مریم، کلت کمری داشت و در زمان تهاجم به خرمشهر می‌جنگید. این کلت از اسلحه‌هایی بود که ارتش در اختیار رزمندگان اسلام قرار داده بود. برخی دیگر نیز با کلاشینکف‌هایی که از عراقی‌ها به غنیمت گرفته بودند، می‌جنگیدند.



مریم پس از سال‌ها زندگانی سراسر شور و حماسه و تحمل **سردردهای شدید** که عوارض روزه‌های رزمش بود در روز چهارشنبه ۶ مهر ماه سال ۹۰ به دیدار معبودش شتافت. یادش گرامی و مرامش اسوه بانوان ایران اسلامی باد.

معصومه آباد

معصومه آباد، متولد آبادان، عضو شورای شهر تهران و از بانوان دلاور و شجاع دوران دفاع مقدس است که به مدت چهار سال در **زندانی‌های رژیم بعث عراق اسیر** بود. این بانوی سرافراز و نمونه کشورمان از جمله افتخارات ایران در عرصه مقاومت در ۸ سال جنگ تحمیلی عراق به ایران است. معصومه آباد به همراه سه بانوی دیگر با نام‌های **فاطمه ناهیدی، شمسی (مریم) بهرامی و حلیمه آزموده**، ۳۳ روز پس از آغاز جنگ تحمیلی، در جاده ماهشهر به آبادان حین انجام مأموریت هلال احمر، توسط نیروهای عراقی محاصره شده و به اسارت آنها درآمدند. در آن زمان معصومه آباد تنها **۱۷ سال** داشت. معصومه آباد پس از آزادی، به تحصیل در زمینه «**جنین‌شناسی**» در **دانشگاه لندن** پرداخت که پس از مدت کوتاهی، آن را رها کرده و تحصیلات خود را در ایران در رشته بهداشت باروری تا مقطع دکتری در دانشگاه شهید بهشتی ادامه داد. این بانوی فرهیخته علاوه بر عضویت در دور چهارم شورای شهر تهران، مسئول درمانگاه محرومین درون مرزی ۱۳۶۶-۱۳۶۷، رئیس بخش زنان و زایمان بیمارستان نجمیه ۱۳۷۵-۱۳۷۷، مسئول مؤسسه فرهنگی بروج و مشاور مدیر شهرداری تهران نیز بوده است.



فاطمه ناهیدی، اولین بانوی آزاده ایرانی

فاطمه ناهیدی **اولین بانوی پزشک ایرانی** است که در جنگ **اسیر** شد. وی بیستم مهر سال ۱۳۵۹ در یکی از خطوط مقدم خرمشهر نزدیک شلمچه در حین انتقال مجروحین و شهدا به همراه یک تیم پزشکی به دست نیروهای بعث اسیر شد و حدود چهار سال در اسارت عراق بود. ایشان نخستین زن ایرانی است که در **خطوط مقدم جبهه** اسیر شد.

ابتدای اسارت، آن‌ها را به اردوگاهی نظامی نزدیک شهر بصره و تنومه بردند. پس از آن بازجویی‌ها آغاز شد. وضعیت ناهیدی به دلیل اینکه در خط مقدم به اسارت درآمده با دیگر اسرا متفاوت بود. با او به عنوان یک **نیروی تهاجمی** برخورد شد. ناهیدی روایت کرده است «از صبح تا شب در خط دوم در حال بازجویی بودم. در واقع خطوط مقدم سرنوشت هر کسی مشخص می‌شد. اگر اعدامی بود، همان جا اعدامش می‌کردند و اگر نه به پشت جبهه منتقل می‌شد. ابتدا برای من حکم اعدام زدند، ولی یکی از پزشکان آن‌ها که اتفاقی مرا دید، با من صحبت کرد و به آن‌ها گفت: «**او دکتر است**». به همین دلیل اعدام نشدم.»

دیگر خواهران آزاده را به عقب و به زندان الرشید که **زندان امنیتی بعثی‌ها** بوده، منتقل کردند، زیرا آن‌ها را **زندانیان سیاسی** تلقی شده بودند. این زندان، پنج طبقه زیرزمین داشت. هر طبقه پایین‌تر، **شکجه‌هایش دردناک‌تر** بود. اسرا روزانه هفت تا هشت بار توسط افراد مختلف بازجویی می‌شدند. ۲ سال این منوال ادامه داشت.



معصومه رامهرمزی



معصومه رامهرمزی یکی از **امدادگران** دوران دفاع مقدس است که از سال ۱۳۵۹ و در سن **۱۴ سالگی** به عنوان **امدادگر**، از پشتیبانی هلال احمر جنوب به جبهه‌های حق علیه باطل اعزام شد. رامهرمزی که در طول دفاع مقدس به صورت متفرقه موفق به اخذ دیپلم شده بود، یک سال بعد از اتمام جنگ تحصیلی، یعنی در سال ۱۳۶۸ در دانشگاه شهید چمران اهواز در رشته الهیات و معارف اسلامی به تحصیل پرداخت و پس از آن، مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته علوم قرآن و حدیث از دانشگاه آزاد تهران مرکز دریافت کرد. وی از آن پس به **تدریس و نویسندگی کتاب و مقاله** مشغول پرداخت و آثاری همچون **یکشنبه آخر و بر بال ملائک**، شامل خاطرات وی از جنگ را به چاپ رسانده است. وی هم اکنون در دفتر هنر و ادبیات مقاومت حوزه هنری مشغول به فعالیت است.

مریم یساول

اوایل سال ۵۸ که درگیری‌های **کردستان** شروع شد. شهید مریم یساول در «**بیمارستان امام خمینی**» کار می‌کرد و نصف روز هم در سپاه به عنوان **مربی نظامی**، به خواهران آموزش می‌داد. وقتی اعلام شد برای **کردستان** امدادگر می‌خواهند، از طریق بیمارستان، ثبت نام کرد و چند روز بعد همراه تعدادی از خانم‌ها با یک هواپیمای نظامی به **کرمانشاه** رفت. در کرمانشاه بنا شد هلی‌کوپتری که کف آن پر از جعبه‌های مهمات و آذوقه بود، آنها را به پاوه ببرد. در پاوه درگیری‌ها شدید شده و یک عده کشته شدند و بعضی مجروح و اسیر، و بقیه هم به کوه‌ها گریختند. شهید یساول مدتی در بیمارستان ماند، اوضاع که آرام تر شد، به تهران برگشت و پس از مدتی این بار به سنج رفت و در بیمارستان مشغول به کار شد. در آنجا با **شهید صیاد شیرازی** و **شهید بروجردی** آشنا شد. در پاوه علاوه بر کار در بیمارستان، **به خواهران در پادگان آموزش نظامی** هم می‌داد تا اینکه درگیری‌ها شدید شد و شهر به **محاصره** درآمد. بالاخره بعد از یک هفته، نیروی کمکی رسید. با هلی‌کوپتر برای آنها آذوقه و دارو آوردند و پادگان از خطر سقوط، نجات پیدا کرد. سال ۶۴ به عنوان کادر درمان در **بیمارستان نجمیه** مشغول به خدمت شد. زمانی که عملیات بود، بیمارستان را خواهران اداره می‌کردند. گاهی می‌شد که آنها یک هفته به خانه نمی‌رفتند. این **بانوی مجاهد** مسئول C.S.R بود و وسایل مصرفی را استریل می‌کرد. علاوه بر بیمارستان، باید وسایل استریل شده به منطقه هم می‌فرستادند. و سرانجام بعد از مدتها خدمت به مجروحان جنگی به شهادت رسید.

مریم کاتبی

مریم کاتبی متولد سال ۱۳۳۸ در تهران است. او از رزمندگان و امدادگران دوران دفاع مقدس است. ایشان در کنار فرماندهان بزرگی همچون شهید بروجردی و جاویدالآثر احمد متوسلیان به چشم می‌خورد. ایشان در دوران انقلاب، به عنوان امدادگر در تظاهرات شرکت میکرد و با شهید فیاض‌بخش فعالیت داشتند و وقتی انقلابی‌ها در تظاهرات مجروح می‌شدند آنها را معالجه می‌کردند تا به دست ساواک نیفتند. چون در دوره انقلاب خیلی از پرستاران و پزشکان بیمارستانها به خاطر قانون لزوم رعایت حجاب اعتصاب کرده بودند و مجروحین جنگی دوران انقلاب را از بیمارستانها بیرون کردند و رسیدگی نمیکردند به خاطر همین ایشان زیر نظر شهید فیاض‌بخش در یکی از مساجد از این مجروحان استقبال و آنها را درمان و مداوا میکرد. او در تابستان سال ۵۹ به کردستان رفت و تا پایان سال ۶۱ در کردستان ماندگار شد. حتی شش ماه هفت ماه بعد از رپوده شدن احمد متوسلیان هم آنجا بود. بعد از کردستان هم تقریباً هفت ماهی برای امدادگری به جنوب رفت. بعد از آن هم تا سال ۶۷ و عملیات مرصاد فقط برای عملیاتها که مجروحان زیادی به بیمارستانها می‌آمد به مناطق میرفت و زمانی هم که در تهران بود در بیمارستان امام خمینی کار میکرد. این پرستار و رزمنده جنگ، شهید بروجردی و متوسلیان را ناجیان کردستان می‌داند. مریم کاتبی بعد از جنگ هم درس را در مقطع لیسانس رشته مامایی ادامه داد. تا سال ۷۲ فقط در بخشهای مجروحین کار میکرد و از آن به بعد وارد بخش مامایی بیمارستانها شد.



شمسی سبحانی



شمسی سبحانی در خانواده مذهبی سنتی به دنیا آمد. با شروع انقلاب اسلامی فعالیت او هم شروع شد. از شهریور ۵۷ به بعد کلاً در جریان فعالیت‌های انقلاب قرار گرفت. در خردادماه ۱۳۵۹ به همراه چند تن از خواهران به عنوان **امدادگر** عازم کردستان شد و آن زمان برادران درگیر با ضد انقلاب شده بودند و برای کارهای امداد به خواهران نیاز داشتند. یکی از قسمت‌های مهم زندگی او، در واقع **نقطه عطف زندگی او در کردستان** بود. بعد به تهران آمد و تا سال ۶۰ که سپاه **بیمارستان نجمیه** را در اختیار گرفت او برای راه‌اندازی آن شرکت کرد و بعد در اواخر سال ۱۳۶۴ از آغاز جنگ ایران و عراق به عنوان **نیروی داوطلب سپاه به امداد رسانی مجروحان جنگی** مشغول شد. وی راوی خاطرات کتاب **«از چنده‌لا تا جنگ»**، از تیر سال ۱۳۵۹ و نبرد با **گروهک ضد انقلاب کومله در سنندج** است. خاطرات او شامل دو قسمت است، قبل از آغاز رسمی جنگ در کردستان و قسمت دوم بعد از آن، گاه تأثیر آور و گاه شیرین و شاد. نقش خانم‌ها در انقلاب از همان ابتدا که در تظاهرات شرکت می‌کردند مشخص بود. در جبهه نیز در تمام صحنه‌هایی که مجاز بودند شرکت کنند نقش خود را به صورت فعال و برجسته نشان می‌دادند. **ایشان** آنان ناگفتنی است.

شهید زرین تاج گودینی



زرین تاج گودینی در سال ۱۳۳۰ در کرمانشاه متولد شد. شهیده زرین تاج گودینی یکی از اعضای **ارتش** بود که در بیمارستان ۵۲۰ کرمانشاه مشغول به خدمت بود. او نیز با وجود بمباران شدید استان‌های غربی توسط هواپیماهای عراقی، **حاضر به ترک شهر نشد** و به **امداد رسانی به مجروحان** پرداخت. زرین تاج گودینی در ۷ آبان ۶۵ بر اثر **بمباران هوایی بیمارستان ۵۲۰ کرمانشاه** در همان **بیمارستان محل خدمتش** به شهادت رسید و نام خود را در به عنوان **دومین بانوی شهید ارتش** ثبت کرد.

شهید سلطنت علیخانی



سلطنت علیخانی در سال ۱۳۳۶ در شهرستان **قصر شیرین** دیده به جهان گشود. او از همان عوان کودکی به **فراگیری قرآن** علاقمند بود و در سال ۱۳۵۰ با سید عباس حسینی ازدواج کرد حاصل این زندگی پر ثمر **۴ فرزند** بود سه فرزند پسر و یک فرزند دختر. شهیده سلطنت خانم در سال ۱۳۵۱ به استخدام **بیمارستان ۵۲۰ ارتش** در آمد و با شروع جنگ تحمیلی به خیل امدادگران عرصه بهداشت و درمان نائل شد. شهیده مومنه محجبه معتقده به اسلام و انقلاب اسلامی ورهبری **از اول جنگ تحمیلی تا لحظه شهادت لحظه ای شهر را ترک ننمود** و در بیمارستان ۵۲۰ ارتش در راه اعتلای اهدافش به مداوای مجروحین جنگ تحمیلی کمک می نمود. سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۶ مصادف با روز **بعثت** حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهیده سلطنت علیخانی همراه همسر و فرزندان و مادر همسرش ساعت ۸ صبح به پناهگاه پارک شیرین میروند و راس ساعت یک بعد از ظهر سید عباس حسینی (همسر شهیده) همراه با دو فرزند پسرش به دنبال جستجوی منزل اقوام از پناهگاه خارج می شوند و راهی شهرستان ماهدشت می شوند در ساعت سه بعد از ظهر **شهیده سلطنت خانم علیخانی همراه دو فرزندش** به نامهای سیده مریم السادات حسینی و سید حسام الدین حسینی و مادر همسرش ملک خانم ناصری در اثر **اصابت موشک به پناهگاه پارک شیرین** به خیل شهدای این آب و خاک پیوستند.

شهید عزت الملوک کاووسی



شهید عزت الملوک کاووسی در سال ۱۳۳۷ در **مشهد** به دنیا آمد، پس از اتمام تحصیلات دوران ابتدایی همراه با خانواده به تهران آمد و در دبیرستان‌های دکتر فاطمه سیاح، کاخ و هدف دوران متوسطه را طی نمود تا اینکه در همان سال در **دانشکده پزشکی دانشگاه تهران** پذیرفته شد. او از همان کودکی به یاد خدا بود و طعم زندگی را در دستگیری محرومان و در کنار **زآغه‌نشینان و چادرنشینان** جنوب شهر میدانست. شهید عزت الملوک کاووسی از کودکی **پرکار و متفکر** بود. زیاد مطالعه می‌کرد، از صبح تا پاس از شب مشغول **تحقیق و مطالعه** بود. او درس‌های استاد شهید مطهری و نوارهای تفسیر قرآن را به دقت مطالعه می‌کرد و یادداشت بر می‌داشت، تفکر در آیات قرآن و حفظ آنها و کار تحقیقی روی نهج البلاغه را مشتاقانه انجام می‌داد و به هر منبر و مجلس و مسجدی سر می‌زد و از هر جا بهره‌ای می‌جست ولی هیچ چیز او را قانع و راضی نمی‌کرد و تمامی ابعاد وجودش را پر نمی‌کرد. دقت، نکته‌بینی و سنجش هوشیاری، شجاعت و تواضع و پرکاری از خصوصیات برجسته او بود. او نه تنها برای شناخت اسلام اصیل مطالعه‌ای بنیادی داشت بلکه کار و فعالیت و عشق و عطوفت در برنامه زندگی‌اش جای خاص خود را داشت. عشق به محرومین و کمک به بینوایان او را به **دورافتاده‌ترین و محروم‌ترین محله‌های شهر** می‌کشاند. شهید کاووسی دمی از یاد و کارشان غافل نبود. قطرات اشکش با دیدن محرومان سرازیر می‌شد. زمستان‌ها به کرج می‌رفت و در آنجا درس قرآن می‌داد و در میدان غار و جوادیه **کتابخانه** درست کرده بود و کلاس‌های نهضت تشکیل داده تدریس کمک‌های اولیه نیز می‌نمود. به **زبان انگلیسی و عربی** مسلط بود. کتاب‌های ابوعلی سینا را که به زبان عربی بود، مطالعه می‌کرد. آن همه را تنها و تنها به عشق خدا و برای رضای او انجام می‌داد. برای او هدف خدا بود و بس. به خوبی می‌دانست که وظیفه‌اش به عنوان یک خواهر، یک انسان و از همه مهم‌تر به عنوان یک مسلمان چیست. او ارزش خویش را شناخته بود و دریافته بود که چگونه باید از این همه استعدادها و نعمت‌هایی که خدا در وجودش نهاده است حداکثر استفاده را بنماید. جسم و جان خویش را امانتی گرانها می‌دانست که خدا چند روزی به دست او سپرده و او می‌باید این امانت را سالم و طاهر به وی بازگرداند و سرانجام چه نیکو رسالت خویش را به انجام برد. با اوج‌گیری انقلاب شکوهمند اسلامی ایران و بیداری مردم، او دیگر سر از پا نمی‌شناخت، چشمان تیزبینش برق امیدی تازه یافته بود و احساس می‌کرد پیروزی نزدیک است، کلام امام داروی دردهای او و تسلی‌بخش قلبش بود. زمان به سرعت می‌گذشت و اکنون روزهای آخر فرا رسیده بود. پایه‌های پوشالی رژیم شاه هر روز سست و سست‌تر می‌شد. عاقبت زمان موعود رسید، مردم به **خیابان‌ها** کشیده شدند. سرانجام عزت الملوک کاووسی عزت هم چون دیگر پاکبازان به **میدان** دوید و این بار **گل‌وله‌ای از تبار طاغوت در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ سینه فضا را شکافت** و بر کتف او نشست و او پیراهن سفیدش را به خون سرخ و مطهرش آذین کرد تا جشن پیروزی انقلاب را فریاد کرده باشد.

شهید عطایه محمدی

شهید عطایه محمدی، عطیه‌ای الهی بود. خداوند این نعمت را به حسینعلی و همسرش در سال ۱۳۲۸ عطا کرد. شهر **آبادان** شاهد به دنیا آمدن و بالیدن او بود. ۵ ساله بود که به اهواز آمدند و ماندگار شدند. کودک بود که سایه پدر از سرش رخت بربست. برای دختر بچه، **غم بزرگی** است، از دست دادن پدر. در پناه سایه‌ی مادر، بزرگ و بالنده شد. در تمام طول تحصیل دانش‌آموزی زرنگ و خوش فکر بود. در **رشته‌ی پرستاری** به تحصیل پرداخت. بعد از اخذ مدرک لیسانس وارد بیمارستان امام خمینی ره اهواز شد. عطایه می‌خواست مفید باشد و زکات تحصیلات خود را پردازد. او بر خود وظیفه می‌دانست، **پرستار همه‌ی دل‌های خسته** باشد. شاید بیمارستان امام خمینی اهواز شاهد خوبی برای **شب‌بیداری‌ها، رنج‌ها و اشک‌ها و لبخندهای** او باشد. او باید به **رسالت زمینی** خود عمل می‌کرد. او درس عشق را به خوبی فرا گرفته بود و همین بود که او را برگزیده بود. مدتی بود که جنگ بر گرده‌ی این ملت تحمیل شده بود. سرانجام در ۲۷ آبان ۱۳۵۹ بود که آن ترکش، که نشانه‌ی سفاکی دشمن بعث بود، بر تن او اصابت کرد. و لباس زیبای شهادت بر قامت او نشست.

شهید دکتر پروین ناصحی



دکتر پروین ناصحی در سال ۱۳۳۴ در **گیلان** چشم به جهان گشود. ایشان **یگانه بانوی متخصص جراحی عمومی** در میهن اسلامی ایران و از پزشکان افتخاری سپاه قم و جراح نمونه و دلسوز مجروحین عزیز جنگی در بیمارستانهای شهید بهشتی و نیکوئی در سال ۱۳۶۶ و **جراح افتخاری** طرح انصار المجاهدین و رزیدنت بیمارستان طالقانی وابسته به دانشگاه شهید بهشتی و **دانشجو ممتاز** دوره پزشکی عمومی از دانشگاه شهید بهشتی و بیشترین تعداد عمل جراحی را در جنگ تحمیلی بودند. شهیده دوره رزیدنت جراحی در خدمت مجروحین جنگی در بیمارستان طالقانی، لقمان و بیمارستان شهید لبافی نژاد بطور **خستگی ناپذیر** و علاقه مند به مداوای مجروحین عزیز جنگ تحمیلی و به صورت **شبانه روزی** مشغول فعالیت بودند و با گرفتن درجه تخصصی جراحی از دانشگاه شهید بهشتی در قم در بیمارستان های شهید بهشتی، نکویی و درمانگاه های سپاه پاسداران تا زمان شهادت ادامه دادند و به صورت خستگی ناپذیر به فعالیت های خود ادامه دادند. سرانجام شهید دکتر پروین ناصحی در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ حین حاملگی و انجام مامورین در سن ۳۳ بر اثر انفجار خودرو به فیض شهادت نائل شد.

شهید حاجیه ساعد سردرودی



شهیده حاجیه ساعد در سال ۱۳۴۰ در **روز عید قربان** چشم به جهان گشود. از این رو نام حاجیه را برایش انتخاب کردند. اودختری بیست ساله و با نشاط بود. در کوران حوادث انقلاب و آن هنگام که گفتاران منافق به کوهستانهای **کردستان** پناه برده بودند و مردم مظلوم آنجا را آزار و اذیت می کردند، حاجیه خانم با تلاش و اصرار فراوان به آنجا عزیمت کرد تا **سطح فرهنگ و اعتقادات مردم کردستان** را در حد توان خود بالا ببرد. اونیز دوشادوش مردان مبارزه می کرد و بارها در تهران و کردستان به دلیل اعتقادات اسلامی از سوی **منافقین** مورد **اذیت و آزار** قرار گرفت ولی هرگز از اعتقادات خود عقب نشینی نکرد او همیشه از طرف بیابانی به منزل معلمش می رفت. وقتی مادر دلیل این کارش را از اومی پرسد، شهیده میگوید: «خداوند در بیابان به ما نزدیک تراست. وقتی از بیابان میروم دعا می خوانم تا حاجتم برآورده شود. «مادرش می گوید: وقتی حاجیه در کلاس پنجم دبستان (در دبستانی در میدان محمدیه) درس می خوانده، یک روز فراش مدرسه آمده بود در خانه و گفت: «مدیر مدرسه باشما کارداره». من با عجله خودم را به مدرسه رساندم. دیدم حاجیه در حیاط مدرسه گریه می کرد. مدیر مدرسه باتندی گفت: «این چه دختر است که تربیت کرده ای؟» گفتم: مگر چه کرده است؟ گفت: «به اومی گویم باید در مدرسه **بدون حجاب** باشی، **قبول نمی کند**». مدیر مدرسه حتی او را تهدید کرده بود که **اخراجت** می کنم یا به زندان می اندازمت اما او دست از حجاب خود بر نمی داشت.

شهید حاجیه ساعد سردودی

در محله مان فقط بایکی از همسایگان به نام آفاق خانم ارتباط داشتیم که هنوز هم این ارتباط ادامه دارد. آفاق خانم می گوید: «وقتی باردار بودم به روح حاجیه صلوات می فرستادم، ماه های آخر به دلیل اینکه حالم خیلی بد بود این کار را نمی کردم یک شب شهیده آمد به خوابم و گفت: «چرا برای من صلوات نمی فرستی؟» و گفت که فرزندم پسر است و نامش را امیر بگذارم.» راجع به شهیده خانم تندگویان از دوران راهنمایی دبیر ریاضی ساعد بوده است. از نظر ایشان ساعد دختری **مسئول، متعهد و حساس** نسبت به مسائل روز با اینکه خانواده اش با مسائل سیاسی روز آشنا نبودند ولی ساعد سیاسی بوده و همیشه از خانم تندگویان کتابهای سیاسی را می گرفته و در منزل مطالعه می نموده است او هر روز از مدرسه تا منزل با معلمش می آمده تا از نظرات ایشان استفاده کند. زمانی که انقلاب شد کماکان با معلمش ارتباط داشته است. اوسعی می کرد که در صحنه انقلاب **فعال** باشد. او با اطرافیانیش متفاوت بود و به تنهایی کارهایی را که به آن اعتقاد داشت انجام می داد. قبل از اعزام به کردستان از تصمیمش با خانم تندگویان صحبت کرده بود. ایشان به شهیده می گویند سال آخر دبیرستان است و اگر بروی دیپلمت می ماند ولی شهیده در جواب می گوید: «من فکر می کنم دیپلمم آنجا است و اگر بتوانم قدمی بردارم دیپلمم را از خدا گرفته ام.» بنابه اظهارات خانم تندگویان ساعد نسبت به خطرات موجود در کردستان کاملاً آگاه بوده و می دانسته که ممکن است به دست **منافقان** بیفتد و **شکنجه** شود و حتی جانش را از دست بدهد. در آن موقع کمتر دختری می توانست به کردستان بروند ولی ساعد بچه **مصمم، شجاع و با جسارتی** بود. او نسبت به جامعه کردستان که درگیر بحث کومله بوده است **احساس همدردی** می کرد. قصد شهیده از سفر به کردستان بحث گسترش فرهنگ آموزشی و انجام کارهای تبلیغاتی بود. شهیده حاجیه ساعد از طرف روابط عمومی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی جهت **فعالیت فرهنگی** به شهرستان **مهاباد** اعزام گردیده و سرانجام شهیده در تاریخ ۱۳۶۰/۰۱/۰۲ **در حین مأموریت** در بین شهرستان نقده و پیرانشهر در حادثه ای به درجه رفیع شهادت نائل گشت.

شهید صبریه صوفی سلطانی

شهید صبریه صوفی سلطانیان در سال ۱۳۲۹ در کرمانشاه به دنیا آمد، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را با أخذ نمراتی خوب و قابل توجه به پایان برد. صبریه در طول دوران تحصیل از روحیه ای بسیار با نشاط برخوردار بود، به ورزش و همچنین کارهای هنری مخصوصاً **تئاتر** علاقه داشت و به اتفاق هنرمندان دبستان و دبیرستان نمایشنامه هائی را به اجراء در می آورد و گاه از طریق این نمایش ها در مسابقات هنری شرکت می جست که همین امر باعث گردید بارها مورد تشویق قرار گیرد و در اردوهای مختلفی حضور یابد و بدین ترتیب با هنر و فرهنگ دیگر هموطنان آشنا گردد. شهیده سلطانیان بعد از أخذ دیپلم در آزمون سراسری شرکت کرده و با وجود اینکه دوست داشت پزشک شود، با اختلاف ناچیزی از توفیق در این رشته باز ماند و رشته **پرستاری** را پذیرفت و با کوشش تمام در این راستا تحصیلاتش را پی گرفت و موفق شد این مرحله را نیز به خوبی پشت سر بگذارد و به عنوان پرستاری لایق و دلسوز آگاه در بیمارستان ها و مراکز آموزشی و درمانی به خدمت پردازد. آن چه که به عنوان ویژگی در روحیه شهید صبریه وجود داشت **حس بالای نوع دوستی** ایشان بود بنحوی که بسیاری از بیماران او را مادر و خواهر صدا می زدند و از حضور خستگی ناپذیر و آرام بخش او در کنار خودشان راضی و خرسند بودند. شهیده سلطانیان **در سال ۵۸** زمانی که در بیمارستان شهر سنقر مشغول خدمت بود با رئیس این بیمارستان، دکتر بهروزی که هم اینک در تهران دندانپزشکی اشتغال دارد ازدواج می کند و صاحب دو پسر به نام های **روزبه و دادار** می گردد. با شروع جنگ تحمیلی، شهیده صبریه به فعالیت های خویش بعد بیشتری می بخشد و دامنه خدمتش را فراتر از معمول می سازد به نحوی که او را کمتر در خانه می یابند.

شهید صبریه صوفی سلطانی

زمانی که کرمانشاه کاملاً در معرض خطر قرار می‌گیرد هر روز به آن حمله می‌شود و انواع و اقسام بمب‌ها و موشک‌ها و راکت‌ها، کوچه‌ها و خیابان‌ها را آماج خویش می‌کنند، دکتر بهروزی منزلی در کرج اجاره می‌کند و به خانواده اش پیشنهاد می‌کند که به آن جا بروند، اما شهیده سلطانیان به پیشسختی از این نهاد سرباز می‌زند و می‌گوید: **نه خون من و نه خون فرزندان من**، از خون همشهریانم که در این جا مانده اند **رنگین تر** نیست. مردم اینجا به **حضور من** احتیاج دارند زیرا هر روز زخم بر میدارند و باید **دست مهربانی** باشد که بر این زخم‌ها **مرهم** بزند. بدین ترتیب شهیده سلطانیان **در شهر می‌ماند** و در **حادترین شرایط جنگی** و مشکل‌ترین اوقات کاری قرار می‌گیرد. طی این مدت فرزندان را به مادرش که در یکی از شهرک‌های کرمانشاه به نام الهیه سکونت داشته می‌سپارد و خود و همسرش نیز هر روز بعد از کار به آن جا مراجعت و استراحت می‌نمایند. لازم به ذکر است که علاوه بر این خانواده، خانواده خواهر و برادرش نیز در کنار مادر به سر می‌برند، تا این که آن شب فرا می‌رسد. شبی که **اسکادران هوایی عراق در شیخون ناجوانمردانه** با ده‌ها فروند هواپیمای جنگنده نقاط بسیاری از شهر، من جمله **شهرک الهیه** را مورد حملات خود قرار می‌دهد. در این رهگذر، چند بمب سنگین بر سقف خانه‌ای که خانواده‌های مذکور در آن سکونت دارند فرو می‌ریزد. **جسد مادر** به دهها متر دورتر از خانه پرتاب می‌شود، یکی از برادران و یکی از خواهران با فرزندان و همسرانشان در دم به شهادت می‌رسند. سرانجام صبریه سلطانیه در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۷ **به همراه دو فرزند** دل‌بندش و در حالی که **۵ ماهه نیز حامله است** به فیض شهادت نائل گردید.

سکینه حورسی

سکینه حورسی از شیرزنان خرمشهری است که از پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون در این شهر فعالیت داشته است. این بانوی ایثارگر **طول هشت سال دفاع مقدس هیچ گاه خرمشهر را ترک نکرد** و در طول جنگ ۴۵ روزه در آنجا حضور داشت.

او پس از سقوط خرمشهر هم در محله «**کوت شیخ**» آبادان مستقر شد و با سید رسول ازدواج کرد و در **زیر بمباران بچه دار** شد و در زیر خط آتش دشمن همچنان به **فعالیت های جهادی** خود ادامه داد. سکینه حورسی از جمله افرادی بود که همواره برای گرامیداشت سوم خرداد نقش محوری در شهر داشت و هنگامی که صدایش را بلند می کرد و نظری می داد کسی جرأت نمی کرد روی حرفش سخنی بگوید. در حقیقت خانم سکینه حورسی **یکی از فرماندهان و راهبران زنان و مردان مدافع خرمشهر** است.

سکینه حورسی و همسرش و چند عضو دیگر از خانواده اش از جمله بانوانی بود که توانست همراه با سایر خیرین و رزمندگان **کلینیک مخصوص درمان جانبازان شیمیایی خرمشهر** را راه اندازی کند. تا قبل از تأسیس این کلینیک اغلب مردم خرمشهر که از عارضه شیمیایی رنج می بردند باید به شهرهای بزرگ مانند تهران مهاجرت می کردند. خیلی از این افراد پرونده های برای اثبات این که در جنگ شیمیایی شدند نداشتند و همین روند درمان آنها را با مشکل مواجه می کرد. بنابراین کار بزرگ دیگر این بانو پس از پایان جنگ، حمایت از چنین افرادی بود. یاد و خاطره این بانوی مجاهد که همچون **شیرزنان** در مقابل دشمنان ایستاد همواره در قلب ما و مردم خرمشهر زنده و جاوید خواهد بود.



حماسه‌ی لشکر فرشتگان

1. حضور در خط مقدم
2. بسیج در پشت جبهه
3. حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس
4. رویدادهای شاخص
5. قله های افتخار
6. مقایسه تطبیقی

چهره زنانه جنگ

بازشناسی تصویر زن در جنگ با نگاهی مقایسه ای به دو کتاب «حوض خون» و «جنگ چهره زنانه ندارد»

«حوض خون»

نگاه ارزشی و معنوی به جنگ

خشونت و سفاکیت دشمن

دفاع از دین

تواضع

صیانت از هویت انسانی زنانه

پوشش زنانه

هویت جمعی (بسیج)

سنگر شهر و خانه

«جنگ چهره زنانه ندارد»

بیهوده گشتن و کشته شدن

نفرت از جنگ

دفاع از وطن

ادای دین به وطن

چالش هویت مردانه

پوشش مردانه

؟؟؟

؟؟؟

چهره زنانه جنگ

بازشناسی تصویر زن در جنگ با نگاهی مقایسه ای به دو کتاب «حوض خون» و «جنگ چهره زنانه ندارد»

عنوان کتاب «جنگ چهره زنانه ندارد»، **اعتراض نویسنده به عدم پرداختن به تاریخ زنان** است. او می گوید: «همه آنچه از جنگ می دانیم با صدای مردانه به ما گفته شده همه ما در قید و بند تصورات و احساسات مردانه از جنگ هستیم. واژگان مردانه، در حالی که زن ها سکوت می کنند... می خواهیم تاریخ جنگ را بنویسم **تاریخی زنانه**». او بارها مورد اعتراض قرار می گیرد زیرا پرداختن به تاریخ زنان را کم اهمیت می دانند و قائلند اهمیت و ارزش تاریخی ندارد. نویسنده با عبارات اعتراض آمیزی مثل: «مگه مرد کمه؟ چرا شما دنبال قصه ها و رؤیاهای زنانه می گردید...»، «زن ها از خودشون درمی آرن، داستان سر هم می کنند» و... مورد خطا بوده است.

در کتاب های مربوط به **حضور زنان ایرانی** در جنگ، **تقریظ رهبر انقلاب** مهم ترین عامل فرهنگ سازی عمومی و نخبگانی برای توجه به تاریخ زنان به عنوان بخش مهم و فراموش نشدنی جنگ است، که در نگاه ایشان، از جهت اهمیت روایت تاریخی، از سایر بخش های جنگ کم اهمیت تر نیست. انتشار کتب متعدد با موضوع حضور زنان در دفاع مقدس، چاپ های متعدد برخی از این کتاب ها، گرایش نویسندگان و مؤسسات به این گونه کتب، در سال های اخیر روند روبه رشدی داشته است.

در تقریظ کتاب «حوض خون»، رهبر انقلاب، این کتاب را «**بخش ناشناخته و ناگفته ای از ماجرای عظیم دفاع مقدس**» معرفی می کنند و اقدامات این زنان را آنقدر ارزشمند می دانند که با عبارت ذیل توصیف می کنند «**اولین احساس پس از خواندن بخش هایی از این کتاب، احساس شرم از بی عملی در مقایسه با مجاهدانی خاموش، بی ریا و گمنام بود.**»

چهره زنانه جنگ

زنان از جنگ نمی‌گویند؟

عمده‌ترین پاسخ زنان روسی **نفرت از جنگ** است. زن خلبان می‌گوید: «نمی‌توانم این چیزا رو براتون تعریف کنم. توانش رو ندارم. برای اینکه تعریف‌شون کنم باید یه بار دیگه تو این لحظات زندگی کنم.» او مثل سایر زنان؛ دوری از هویت زنانه، دوری از هویت انسانی، خشونت و خاطرات تلخ جنگ را عمده‌ترین دلیل برای عدم تمایل به یادآوری جنگ معرفی می‌کند.

در واقع جایی که انسان‌ها **بیهوده** کشته می‌شوند و بیهوده می‌کشند و از آنچه بر آنها گذشته است، احساس بیهودگی می‌کنند اهمیت یادآوری خاطرات و پرداختن به جنگ رنگ می‌بازد.

در مقابل زن ایرانی از **افول انسانیت دشمن** گلایه می‌کند اما جبهه خودی را با **نگاهی ارزشی** توصیف می‌کند که حتی حاضر است به دلیل این **معنویت** شبانه روز بیدار باشد و سختی‌ها و آسیب‌های رختشویی مداوم را تحمل کند.

زنان ایرانی عمدتاً فعالیت خود را در جنگ کار مهمی تلقی نمی‌کنند و در قبال کوشش‌ها و تلاش‌های رزمندگان و سایر زنان فعال در دفاع مقدس، **تواضع** کرده و کوشش می‌کنند زنان دیگری را معرفی کنند تا از آنها مصاحبه گرفته شود و خاطرات آنها بیان شود. برخی از افراد خاطرات اندکی از آن روزها را به یاد دارند و برخی همچون زنان شوروی با یادآوری خاطرات دچار فشارهای روحی می‌شوند. تماشای خون، پوست و اجزای بدن در پتوها و لباس‌ها گاه آنها را مدت‌ها از دیدن و خوردن گوشت محروم می‌کرد. همچنین بیماری‌های قلبی و عوارض پیری موجب می‌شود برخی زنان تمایلی به پرداختن به خاطرات جنگ نداشته باشند.

چهره زنانه جنگ

برای چه جنگیدیم؟

زنان براساس **آرمان‌هایی** که داشته‌اند با میل و رغبت وارد جنگ شده‌اند تا به تناسب نقشی که برای آنها تعریف شده است به دفاع از وطن و سرزمین خود بپردازند. زنان ایرانی **ارزش‌های دینی** را مقدم بر سایر ارزش‌ها می‌دانند و در دفاع مقدس برای ارزش‌های امام و انقلاب و سرزمینی که این ارزش‌ها در آن جان گرفته است کوشش می‌کرده‌اند. پشیمانی برای دفاع در نگاه این زنان وجود ندارد و برخی از آنها تمایل دارند با همه ناتوانی که اکنون، به سبب پیری و بیماری دارند در عرصه‌های مختلف جهاد، کوشش کنند.

اما زنان روسی برای **دفاع از وطن** به عنوان محوری‌ترین ارزش جنگیده‌اند، وطنی که سال‌ها بعد، پس از **فروپاشی شوروی** به کشورهای متعددی تقسیم شده است و راویان زن از کشورهای مختلف مثل روسیه، اوکراین، بلاروس، تاجیکستان و... روایتی از **وطن گذشته** خود می‌گویند. افول ارزش‌های انسانی در جنگ شوروی و پشیمانی برخی زنان را در عباراتی مثل «**من دین خودم را به وطنم ادا کردم اما واقعاً ناراحتم از اینکه اونجا بودم**» می‌توان دید.

میهن دوستی، توانمندی جسمی، توانمندی‌های تخصصی، فنی و پزشکی عوامل زمینه‌ساز برای حضور زنان در جنگ جهانی بود برخی از آنها، نقش تبلیغات و سرودهای حماسی را در ایجاد انگیزه بسیار مؤثر می‌دانستند.

چهره زنانه جنگ

هویت زنان:

در کتاب «جنگ چهره زنانه ندارد» در کنار وطن پرستی، **وجوه انسانی و هویت زنانه دچار چالش شده است**. نویسندگان کتاب به دلیل بازگویی **وجوه غیر انسانی جنگ**، مورد بازخواست قرار می‌گیرد و مراکز نشر برای چاپ کتاب به او جواب منفی می‌دهند. نویسندگان در مقدمه کتاب می‌گویند: «اثر من همه جا به دلیل مشابهی محکوم و رد می‌شود. جنگ در آن چهره بسیار وحشتناک دارد... از ناتورالیسمی پررنگ رنج می‌برد. نقش برجسته و هدایت کننده حزب کمونیست در آن دیده نمی‌شود... خلاصه اینکه جنگ مورد نظر نیست.»

در کتاب «حوض خون»، **خشونت و سفاکی دشمن** در سراسر کتاب دیده می‌شود و نویسندگان، زنانی را نشان می‌دهد که برای حفظ ارزش‌های انسانی قیام کرده‌اند و به سوگ انسان‌هایی نشسته‌اند که در این راه فدا شده‌اند، در حالی که با خرده روایت‌ها، **خشونت جنگ** را می‌رساند اما قیام زنان را برای آرمان‌ها و ارزش‌ها نشان می‌دهد. در این روایت‌ها زنان بیزار از جنگ هستند و در جریان یک زندگی عادی می‌پذیرند آنچه در توان دارند انجام دهند و با حوض‌های شست و شویی روبه‌رو شوند که **پتو و لباس‌ها آمیخته با خون و تکه‌های بدن شهدا است**.

وجه مشترک زنان ایرانی و شوروی، روح لطیف زنانه بود که دیدن انسان‌های زخمی و کشته شده را بر نمی‌تابید، دیدن انسان‌های قطعه قطعه شده و بوی بدن‌های سوخته شده، زنان را از تماشای گوشت در قصابی، دیدن پارچه‌های سرخ رنگ و هر وسیله سرخ رنگ و حتی خوردن گوشت، متنفر می‌کرد. اما با این شرایط در جنگ و پشتیبانی جنگ شرکت کردند. گریه‌های بسیار، خواب‌های آشفته، بیزاری از خون و گوشت، تهوع‌ها و سردردها علائمی اولیه از دیدن صحنه کشتن انسان‌ها و لباس‌های خون آلود در این زنان است.

چهره زنانه جنگ

پوشش زنانه در فنون مردانه

زنان در حالی به جنگ دعوت می‌شدند که عموماً تا پیش از این در فنونی که مردانه شناخته می‌شد حضور نداشتند؛ **پوشش زنانه** داشتند، **رؤیاهای احساسات** و هدف‌هایی متناسب با خود داشتند. اما پس از اینکه مردها نتوانستند نیاز شوروی را در جنگ تأمین کنند، زنان در گروه‌های مختلف نظامی آموزش می‌دیدند و به جنگ اعزام می‌شدند. برای حضور در جنگ، ابتدایی‌ترین موضوعی که با آن مواجه می‌شدند، **ظاهر زنانه** آنها بود که باید مردانه می‌شد بنابراین «با پیراهن زنانه به حوزه اعزام وارد می‌شدند و از دری دیگر در حالی که شلوار و تونیک تن‌شان بود، خارج می‌شدند و موهاشون رو هم کوتاه می‌کردن» و «وقتی به ما کوله پشتی می‌دادند ما از اون برای خودمون دامن می‌دوختیم.» **زنان تقریباً تا سال‌های پایانی جنگ هیچ تفاوتی در لباس با مردان نداشتند** و آنچه در سال‌های آخر به زنان اختصاص یافت، بسیار جزئی بود.

در عمل زنانی را می‌بینیم که از کودکان و نوزادان خود گذر می‌کنند و به آنها، دارو، مهمات و اسلحه متصل می‌کردند تا بتوانند از ایست بازرسی عبور کنند. شاید از نقاط اسفناک این کتاب، خاطره‌ای مربوط به یک زن بیسیم‌چی باشد که این‌گونه روایت شده است: «بیسیم‌چی زن با ما بود و اخیراً زایمان کرده بود که کودکش گرسنه بود. شیر می‌خواست. اما مادر خودش هم گرسنه بود، شیر نبود و نوزاد گریه می‌کرد. دشمن نزدیک بود... هیچ‌کس جرأت نکرد دستور فرمانده رو منتقل کنه، اما مادر خودش قضیه را حدس زد. قنداق نوزاد رو در آب فرو برد و مدت زیادی همونجا نگه داشت... نوزاد دیگه گریه نمی‌کرد...»

روایت‌های متعددی از **خشونت و کشتن انسان‌ها توسط زنان جنگجو**، بیان می‌شود. لذت بردن از آزار اسیر، احساس خوشبختی از خرد کردن استخوان جمجمه اجساد زیر ماشین، رفتارهای خشن با اسرا، آسان کشتن انسان‌ها و حیوانات بخشی از این خاطرات است.

چهره زنانه جنگ

پوشش زنانه در فنون مردانه

وقتی زنی می‌پذیرد که به عنوان نیروی نظامی به جنگ برود، بدیهی است که کشتن را بپذیرد، اما برخی از این کشتارها **وقیحانه‌تر** است مثل کشتن اسیری با دستان بسته، که زنان نظامی، او را به گونه‌ای فریب می‌دهند و از پشت می‌کشند. الکسیویچ می‌گوید: «**آرامش او هنگام تعریف کردن چنین ماجرای تکانم داد**» یا زن تک تیرانداز، وقتی هدف را از دور بین می‌بیند و تیراندازی می‌کند، وقتی جان دادن او را می‌بیند دچار فشار روحی می‌شود اما پس از مدتی زنان هم به کشتن **عادت** می‌کنند و به دلیل چنین اقداماتی **مدال‌های متعددی** می‌گیرند و موقعی که به بطن جامعه برمی‌گردند خانواده و جامعه نمی‌توانند آنها را باور کنند. زنان هم سعی می‌کنند گذشته خود را فراموش کنند و از افتخارات گذشته خود نگویند. مثلاً **زن تک تیراندازی که ۷۵ نفر را با تفنگ خود کشته بود و ۱۱ نشان نظامی گرفته بود و قهرمان جنگی محسوب می‌شد، حاضر نبود گذشته را به خاطر بیاورد و حتی تحمل دیدن فیلم جنگی را هم نداشت.** عباراتی مثل «با روحم کاری نداشته باشید مثل بقیه فقط از نشان‌ها و مدال‌هایم بنویسید»، «**ما دو تا زندگی داشتیم یکی مردانه و دیگری هم زنانه...**»، «قهرمانی ما عقیمه نه فیزیولوژی رو به رسمیت می‌شناسه نه بیولوژی.» این نشان‌دهنده عدم تطبیق این هویت برساخته با فیزیک یک زن است که موجب می‌شود زنان از ازدواج و فرزندآوری گریزان باشند و حتی سقط جنین کنند. مثلاً زن مسلسل‌چی می‌گفت: «بعد از جنگ مدت‌ها می‌ترسیدم بچه‌دار شوم... وقتی بعد از هفت سال بچه‌دار شدم، تازه آروم شدم» البته تعدادی هم بودند که در این شرایط سخت فرزند می‌آوردند و با فرزند چند ماهه مأموریت انجام می‌دادند و باند استریل و سرم را در لباس‌ها و قنداق نوزاد پنهان و منتقل می‌کردند. یکی از مادرها که اعتراف این روایت برای او سخت است، می‌گوید کودکش را با نمک ماساژ می‌داده است تا بدن کودک سرخ و پر از جوش شود و بچه از شدت این نمک اندود شدن گریه می‌کرد و زمانی که به ایست بازرسی می‌رسید، مأمور با تصور اینکه کودک مریضی سختی دارد آنها را بازرسی نمی‌کرد و با این کار وسایل را از ایست بازرسی منتقل می‌کرد. او می‌گوید: «وقتی از بازرسی رد می‌شدم... تمام صورتم از گریه خیس بود، داد می‌زدم و ناله می‌کردم چون دلم برای بچه می‌سوخت.»

چهره زنانه جنگ

پوشش زنانه در فنون مردانه

فاصله گرفتن زنان از روحیات زنانه، موجب می‌شد برخی از مردان رغبتی برای ازدواج با زنان حاضر در جنگ نداشته باشند و این زنان شرایط سختی را پس از جنگ تحمل کنند.

در مقابل الگوی هویتی زنان شوروی، **زنان اندیمشکی** قرار دارند که در کتاب حوض خون، زندگی آنها روایت شده است. آنها سعی می‌کنند با **حضور در شهر و خانه‌هایشان**، شهر را حفظ کرده و **همسران و پسرانشان** را تشجیع به جنگ کنند. حضور آنها در شهر، موجب می‌شود زندگی جریان داشته باشد و شهر اندیمشک تبدیل به **پایگاه پشتیبانی از جنگ** شود. صدام بارها کوشش می‌کند با نابودی خانه‌ها و بناها و کشتن زنان و کودکان بی‌پناه مقاومت شهر را بشکند اما به نتیجه‌ای نمی‌رسد. زنان اندیمشکی به مقتضای شرایطی که دارند یا در خانه یا در مراکزی مثل رختشویخانه، **پایگاه مساجد** و... فعالیت می‌کنند. برخی از زنان به واسطه فرزندان کوچکی که دارند در خانه پتو و ملحفه می‌شویند و سایرین در رختشویخانه حاضر می‌شوند، حتی دختران زیر ۱۰ سال هم به رختشویی علاقه‌مند می‌شوند و در کنار زنان صبور، دلسوز و فعال اجتماعی به رشد فکری و بلوغ اجتماعی و سیاسی می‌رسند.

رفتارهای **عفیفانه و محجوبانه** و توجه به **عدم اختلاط با مردان** در سبک زیست این زنان نمود دارد به طور مثال، زنان به جهت اینکه در حاشیه بیمارستان رختشویی می‌کنند و مکانی پوشیده ندارند **با چادر** به امور رختشویی می‌پردازند و پس از مدتی درخواست می‌دهند مکانی پوشیده برای رختشویی قرار دهند تا برای حجاب مشکلی نداشته باشند.

اقدامات داوطلبانه زنان اندیمشکی، نمونه‌ای از **الگوی کنش زن اسلامی - ایرانی** را نمایش می‌دهد که برای زنان ایرانی و حتی زنان خارج نشین هم جذاب است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در این کتاب مطالعه کرد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْهُم مِّنَ الْمُفْلِحِينَ